تابخانهٔ
س شورای
اسلامی
۵۵

الجزو
لذة الن

لذت النسا ضیاء نخشبی ۷۶۱

فراش کردم چند روزی که در بازارها گردش میکردم بلکه اثر بشد
یک نسخه خوب مرغوب بدست آورده ازان نسخه نسخه دیگر
بنویسم که یادگاری در خانواده این بنده بماند روزی از راه
زیارت کردم اتفاقاً از تفحص این بنده و الله در جرا
اندوخته بدر کیف را عوض کردم قسمت بر دیدن این نسخه
بیشتر از همان للّه الحمد اقرار کردم در شان الله
ساعت خوش و نیک شروع کردم

۵۵۹ کریم زاده
۲۱۰۹۴۳

[stamp]

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب لذة النساء
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۵۵۹) از کتب اهدائی: کریم زاده
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۹۴۳

الجزء
لذة النساء

۲۳
۸۳ لذت النساء ضیاء نخشبی ۷۶۱

۵۶۹

۳۵۰

چند روز پیش که در بازارها گردش میکردم [illegible] خواهش کردم [illegible]
یک نسخه خوب مرغوبی بدست آورده از روی نسخه صحیحه [illegible]
نوشتم که یادگاری در خانواده این بنده بماند روزی [illegible]
[illegible] کردم [illegible] این بنده [illegible]
اندوخته [illegible] کتاب را عوض کردم [illegible] نسخه
بهتر از [illegible] اقرار کردم [illegible]
ساعت خوش و نیکا شروع بکنیم که

۵۵۹ کریم زاده
۲۱۰۹۴۳

جمهوری اسلامی ایران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب لذة النساء
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۰۹۴۳
شمارهٔ اختصاصی (۵۵۹) ازکتب اهدائی: کریم زاده

الخبرة
لذة الف

۲۴۳ ۲۸۳ لذت النساء ضیاء نخشبی ۷۶۱

۶۹
۳۴۵۰

چند روزی که در بازارها گردش میکردم فراغت کردم
اتفاق افتاد.

یک نسخه خوب مرغوب بدست آورده از آن نسخه به نسخه که
نوشتم که یادگاری در خانواده این بنده باشد روزی که از آنها
نظارت کردم اشتباه از نقص این بنده ... در آن
اندوخته ... کشف را عرض کردم ... نسخه
بهتر از محل لاهاشف اقرار کردم ان شاء الله
ساعت خوش و نیکو شروع کنم که

۵۵۹ کریم زاده
۲۱۰۹۴۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب لذة النساء
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۰۹۴۳
شمارهٔ اختصاصی (۵۵۹) ازکتب اهدائی : کریم زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد رب العلمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسول
محمد واله واصحابه اجمعین بدانکه این نامه برای بادشاه ساخته بود
که در نیکنامی وشجاعت وسخاوت در اطراف و اکناف عالم منتشر
گشته بود ودر سخاوت مثل حاتم طی شده ودر کامرانی وجهانبانی مثل
کی کسری بود راجه بهوج نام وهزار وهفصد حرم داشت هر یکی
از دختران تاجداران که از برای آبروی خود از اقالیم فرستاده بودند
بادشاه شش روز با ایشان در خلوت بودی وجز زنان کسی را بروی

بادشاه فرمود تا ازان هنرها وادویه ها که داری یادگاری
بنویس پس کوکا پندت فرموده بادشاه را اجابت کرد
وبتالیف این کتاب مشغول شد وباتمام رسانیده بزبان هندی
کام شاستر نام نهاد کوکا پندت میگوید که من این کتاب را از کتب
حکماء هند گذشته که هر یکی در وقت خود ذو فنون بودند از ان حاصل
کردم واکثر نسخه ها را بتجارب آورده ام وبانواع هنر مزین است
وبفواید کثیر موشح واز طالبان مهوشان در خجالت نماند
بترجمه این کتاب مشغول شدم از هندی بپارسی ساخته بزیور فواید
ترتیب داده واز حجره ظلمانی در صفحه نورانی جلوه کرده شده
ولذة النسا نام نهاده شد تا طالبان این علم بیقین بغایت
محظوظ گردند ولطایف این کتاب دریابند ازان حظی وافر
وبهره کامل یابند بدانکه مصلحت آدمی که باشد سه چیز است
اول عبودیت دوم حطام دنیاوی که قیام مصلحت آدمی برانست

سیوم الفت عشرت کردن با زنان که سبب بقای عالم بر آنست
و دیگر عبادت حق تعالی کردن و حطام دنیاوی نیز از دست
ندهد تا او را زنی بد موافق بیفتد و غلبهٔ شهوة او را در فساد نیندازد
و فساد ضد عبادتست و سبب تلف مال بود الفت کردن و عشرت ورزیدن
با زنان امر کلی باشد و این کتاب برای مباشرت و جماع ساخته ام
و شرایط و لوازم باز دهد تا هر کرا از لوازم و شرایط این کتاب یاد بود
هر آینه او را درین عالم از این علم کمال قوتی حاصل آید و عورتی
که بفرمان باشد او را از دست ندهد مطیع و واله او گردد و
این کتاب بسیزده باب منقسم کرده شد باب اول در بیان معرفت
زنان و این چهار گونه اند پدمنی و چترنی و هستنی و سنکهنی و هر یکی خاصیتی دیگر
دارد مشتمل بر چهار فصل فصل اول در دانستن مباشرت پدمنی
فصل دوم در دانستن مباشرت چترنی فصل سیوم در دانستن مباشرت
هستنی فصل چهارم در دانستن مباشرت سنکهنی باب سیوم

در معرفت

در معرفت کیفیت زنان و شناختن اوقات و خاصیت جمال و احوال ایشان
که چگونه است فصل اول در بیان شناختن عورت خوب صورت
و علامت آنها انکه موی باریک و نازک اندام و باریک کمر و شیرین سخن
و آواز خوش و نرم و از خوی او بوی خوش آید او را پدمنی گویند و این بر ۳ فصل
است فصل دویم در کتابهای فارسی آورده بیت ده چیز لازم آمد ان خوب بلند
هر نام زان بطلب زان چهار چیز کردن کلان و خورد و بزرگ و دراز و باز
باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه نیز فصل سیوم در تعریف حسن بصری
رحمة الله تعالی علیه بیت هر چند چو سرو قامت افراخته اسباب جمال موبمو ساخته
بر فرق تو موی ید بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده ساخته و آن نوزده
باب است که مشتمل بر چهل صفت حسن است و این از متن کتاب معلوم
می شود باب چهارم چون خواهد که عورت را روش معلوم نماید فصل اول
بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که حق سبحانه و تعالی در مباشرت و مجامعت
از همه مخلوقات حیوانات انسان را خاص گردانید از برای نسل او را

لذتی فراخ قویه ساخته تا اگر نسل خواهند و نخواهند طلب آن لذت جماع
کنند تا از ان نسل حاصل آید و این مشتمل بر یازده فصل است فصل اول
اندر منافع جماع و اوقات ستوده بجهت جماع فصل دویم در نفرت گرفتن از
مرد فصل سیوم در کنار گرفتن عورت و این بر هفت نوع است باید
که از اصل کتاب معلوم نماید فصل چهارم در بوسه دادن بر هفت اعضا فصل
پنجم ناخن زدن در وقت مباشرت کی تعجیل حرکت کند فصل ششم در استعداد
فصل هفتم در انزال کنانیدن عورت فصل هشتم در دانستن چند عورتها
که بر رضاء مرد در آیی باشند و فی الحال فریفته بر سخن مرد شوند فصل نهم مرد بر سه
نوعست فصل دهم در فریفتن عورت بیگانه فصل یازدهم در دانستن
خوش کردن عورت بوقت مباشرت چون عورت نزدیک انزال شود طرب
در باطن او کرد باب پنجم در دانستن چند عورتها که با ایشان مجامعت
نباید کرد و در نکاح خود نباید آورد باب ششم در دانستن چند عورتها نیک خصال
که ایشان را خواهد باب هشتم در دانستن آلت مرد و عمق اندام نهانی عورت

وعلامتهای ایشان باب نهم در آوردن عورت را نزد خود که
برغبت تمام بمرد گرآید و این مشتمل بر هشت فصل فصل اول در کنار گرفتن
عورت و آن بر هفت نوع است فصل دویم در بوسه دادن بر هفت
اعضاء عورت و آن نیز بر هفت نوعست فصل سیوم در ناخن زدن
در وقت مباشرت که تعجیل در حرکت کند فصل چهارم در گزیدن وقت
مجامعت و آن پنج عضو اند فصل پنجم در استعداد فصل ششم در انزال
کنانیدن عورت در وقت مباشرت فصل هفتم در دانستن خوش کردن
عورت در وقت مباشرت فصل هشتم در انزال شدن عورت و مرد باب دویم
در شناختن آلت مرد که بر سه قسم است و این بر یک فصل است فصل اول
در فریفتن عورت باب یازدهم در دانستن عورتان اقالیم عورات و این
یک فصل است فصل اول در دانستن جای که هر روز شهوت زن کجا میباشد
و بر آن واقف شده انزال عورت کنانند بغایت مفیدست باب دوازدهم
اندر بیان سیاست مجامعت کردن که او خوش شود و شناختن اشکال او که بدین

نوعست لذت تمام گیرد واین برچند اقسام است باب بیست ودویم درادویه
های متفرقه ودیگر مباشرت کردن باچند عورات شاید وچند عورات را بآلت
نشاید نشاندن باب اول در معرفت زنان که برچهار گونه اند پدمني
وچترني وهستني وسنکهني بباید دانست که بهترین زنان پدمني است
وبدترین ایشان سنکهنی است بدانکه پدمني آنست که تمام قد بالای
و زعفران کون چون ماه تابان وکرچون سرو ومانند گل نیلوفر یعني خوش
آینده وبلندبیني وپیوسته ابرو وخورد منخرین وچهره وسر هموار وگرد
بود وآهو چشم یعني غلطان وسفیدي چشم بغایت وسیاهي چشم نیک سیاه ومخمور
وگوشه چشم جانب بیني بسیار سرخ باشد وموي سر او باریک ودراز وگنگره دار
خم درخم چون کمند بود ولب باریک وتنگ دهان وخندان وخوش خلق ومعمور گل
وشیرین سخن وشرمگین وهمیشه باتبسم بود ومهربان ونرم دل باحرمت وهمت
وسخاوت را دوست دارد وبهت کمي وگردن هموار وباشکنج بود وپستان او
سخت وگرد وسینه او گشاده بشکل نیلوفر شکفته ودر شکم سه شکنج بود واندام او

تی که زا بیده باشد وعورتی که
ه باشد وعورتی که از حیض
ن آمده باشد وعورتی
ه باشد وعورتی که لاغر
وعورتی که فرج او شش
نت باشد ۱۲

نرم ونازک

نرم ونازک وسیمین ساعد وباریک انگشتان وکف
دست وکف پاي نازک وپرگوشت بوده وباریک کمر
چون زنبور وتن مو یعني قوي نرم تر وسفید وبي موي
ودرخشان بود ورفتار او مثل کبک خرامان ومانند
بط نازان یعني در رفتن چون رفتن رفتار هنس است
وسر پاشنه او باریک واندام نهاني او موي
ندارد وگرد وخوشک باشد وبوی او چون گل نیلوفر و
نطفه او سفید مانند شیر وخوشبوی تر وتازه بود
وبول کم کند وجائی که بول کند زنبوران جمع
شوند وبوی گیرند چنانچه مگس برانگبین گرد
آیند وگشاده پیشانی عرق بدن او چون بوئ گلاب
دارد وهمیشه خود را معطر وپاک دارد وپاکیزگي را
دوست دارد وگرسنگي کم دارد وشیریني ومیوه و

جامه باریک و لطیف و سفید و گلاب را رغبت دارد
و بر بستر خواب کند و بدون آن خواب کرده نتواند
و پیش از مرد از خواب بیدار شود و بعد از خفتن مرد بخسبد
و در رضای شوهر باشد و شوهر را بسیار دوست
دارد چون شوهر در خانه نبود تنگ دل و غمناک بود
و غم او از جمله اصحاب او و شادی او بر تمام دل خواهان
او اثر کند و خویشان و اقربا و دوستان او شفقت
بسیار کند و مدام بعیش و طرب زندگانی خود را بسر برد
و در وقت مباشرت پایهای خود را گرد آورده و بر
پای مرد نهد و سخنهای موزون و بذله گوید و طاقت
جماع ندارد و مرد را با ذوق و لذت و غمزه عاشق و فریفته خود
گرداند در ظاهر چنان نماید که اندک مایه کثیر است خاصه وقت خواب او آفرینش است
که در آن وقت لذت و فرحت بیشتر بود و بوی اندام از خواب اگر متغیر نشود ملک تازه

ونوازه

و لب بالا یک دست پهنای و لعل و بازوهای او نرم و گوشهای او بزرگ و گلوی او مدور و روی
او نرم و خوب و فرج او شش انگشت باشد اما چنان باید که در و کبری اندک باشد و رگ نیلوفر و رگ
تنبول خوش آید و طبع او بر خوشبوییها باشد و بر مرد او دل با بسیار میل کند و طبع او همه وقت
نیک باشد **فصل دوم** در دانستن مباشرت چترنی وقت مباشرت او اول پاس است از شب
روز در این ایام دوم از ماه و سیوم و چهارم و پنجم و ششم و دهم و یازدهم و هفدهم و هژدهم و
نوزدهم و بیست و یکم و سلخ باشد و خاصیت او ده آهو دارد باریک آید از قصب بود
و چپ و راست بسیار نگرد و گلوی او سطبر بود و پستان او سخت و روی نرم و بازوی
او پر گوشت و سینه او پهن و پیوسته چشمان جواب آلوده باشد و خواهد که همه وقت خفته باشد
و همه وقت خفته باشد و فرج او نیز شش انگشت است و سرود گفتن و پای کوفتن و
فرامیر خوش آید و طبع او بلهو و لعب همه مزاج بود و برای مطیع کردن بیارد و چون
براهر دو نو زن برابر باید برگ تنبول هفت بار بخواند و بخوراند عاشق و فرمان
بردار باشد او آم لج لج لم کا سوا ها ره **فصل سیوم** در دانستن مباشرت هستنی شب
و مسکرات دوست دارد خاصیت او ده است دارد و او را شطرنج و نرد باختن همه وقت

سر یافتن خوش آید و لیکن مشکل کند و زن پخته باشد و آن سوها هندی است که در
هر غذا انجمته باشد و پنهان فساد کند و فرج او نه انگشت باشد این چنین زن بدکاره بود
و پاس دوم از شب ها روز و سیوم پاس که آخرین شب است و ایام او پنجم و هفتم و دوازدهم
و سیزدهم و پانزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سیوم و بیست و هفتم و بیست و
هشتم و برای مطیع کردن او بیارد پر کبوتر از بازوی راست او و پر زنبور سیاه با
و با برگ تنبول به هد و این افسون هفت کرت بخواند و خوردن دهد انیت او ام دهر لیکم
سوا ها مطیع و فرمان بردار گردد انیت **فصل چهارم** در دانستن مباشرت سنکهنی با
سیوم از شب و زهر وقت مباشرت میخواهد و خاصیت ده گاو دارد و جامه و
لباس خوش پوشد و صدا او بر همه زینت باشد و بر مباشرت رغبت تمام دارد
و خواهد که همه وقت کالمیل و المکحل باشد اگر در روز نفس نفس ایشان رسد
صد حیله کند و هزاران بهانه جوید و تدبیر انگیزد و چشم او دراز و لعل فام بود و گردن
او کردو و بنا گوش او خورد و بازوی او و میانه او قد او بالا نه دراز و نه کوتاه بود
و شکم او چون باشد فرج او دوازده انگشت باشد و اندام او خوب نماید و اگر

در میان

در میان هزاران باشد همه را اجابت او باشد و تمام زنان او را خوش کنند و مردان همه
وقت خواهان بوند و بجان او را بخواهند و ایام او اول ماه و هشتم ماه و نهم ماه و چهار دهم
و پانزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و چهارم و بیست و نهم و برای مطیع کردن
او بیارد پنجدانه و تخم نیل هر دو را سائیده خوب با یک گرده در تنبول کند و هفت بار این
افسون بخواند و خوردن دهد دیوانه شود او ام هر سر لچ لچ و لوا ها سوا ها **حکایت**
چنین گویند کنیزکی را گفت آن زن که بامداد روز جمعه است باید که زود در شوی تا سبوی
آب گرم کنی تا امیر من بدر حمام غسل کند و ترک با خود گفت که اگرچه مرا امشب هوس
مجامعت نبود باید که امشب با این زن نزدیکی باید کرد و برای رضای او آن ترک
با او موافقت کرد چون شب دوم شد آن زن باز با کنیزک گفتن آغاز کرد که فردا روز جمعه
است سبوی آب گرم کنی تا امیر من غسل کند در آن شب هم از خوبان زن رضای او
مجامعت کرد و شب سیوم شد آن زن همین کلمات با کنیزک گفت که آب گرم کنی
چون امیر این سخن شنید جهان بر وی تاریک و سیاه گشت امیر ترک با کنیزک فرمود که
ای فلان قدری توشه هم بر زن گفت توشه چه میخواهی که امیر گفت جمعه دنبال من سخت

گفته است پیش از این جمعه بعد هفته می آید و من چهار ان تنگ میشدم عاجز بودم اکنون
هر شب جمعه آمدن گرفت و مرا طاقت نیست که خود را از دست جمعه ها کنم بعد از این
در این شهر من شب ام جمعه باشد **قطعه** بخشی تیغ دان تو شهوت زن ٭ رسد هر جانبی حق
کند زن ٭ بیک شهوت نه مردان چاست غوغا ٭ به شهوت چگونه بس کند زن **باب**
در معرفت کیفیت زنان و شناختن خاصیت ایشان باید دانست که حکما گفته
اند زن شانزده ساله را بچه دانند و سی ساله را چون چهل ساله را میانه و پنجاه ساله را زال نامند
و هر زنی که ناز بسیار کند و چشمهای سرخ باشد باطن او طالب مرد بیگانه باشد و
هر زنی که اندیشه خود را پاکیزه و آراسته دارد و پیرایه خوب پوشد و دروغ نگوید
و خصومت نکند و چپ راست نگردد و بی لطیفه نخندد و مرد را نزاید رود را در
فرزند گوید و فرزند خود را بوسه دهد و در بند انتقام نباشد چون خواب آید
بخسپد و وقت بیداری بیدار شود و لا یعنی نگوید اینچنین زن پاک و پارسا باشد و
هر زنی که او را اندیشه نباشد و خود را پاکیزه ندارد و پیرایه نپوشد ولیکن
در حرکت باشد و چشم او در پریدن بود و ناف خود را برهنه دارد و سینه را کشاده

دارد و دروغ گوید و خصومت کند و از دل سوی مرد بیگانه طالب باشد اینچنین زن نایاب
پر شهوت باشد بر وی اعتماد نباید کرد و تنها نباید گذاشت بلک اینچنین زن را به تیغ و تبر باید
کشت **قطعه** بخشی تیغ داد چون زن ٭ مرا او را شمر که او زن کشت ٭ گر بمیرد زنی چه افسوس است
زن بد کشته به تیغ درشت ٭ هر زنی که به بین شد انگشت پایش خورد از زمین
خاسته باشد خواه از آن است شوی اول خود را بخورد و اگر انگشت دوم پهلوی انگشت خورد
برخاسته باشد شوی دوم را بخورد و اگر انگشت سیوم برخاسته باشد شوی سیوم را بخورد یعنی بمیرد و
هر زنی را از زمین انگشتهای او از زمین برداشته باشد برادر و یا خواهر و یا مادر و یا شوی
او یا برادر شوی او بمیرد و باید که آن را باید کشت زنی که گردن او دراز و بستان او دراز و پای
باشد آن زن هرگز به نعمت نرسد او را از هیچ چیز راحت بهره نباشد و آسایش ندارد **قطعه**
زن بد رای برادر مرده بهتر ٭ غم کاری نان ناخورده بهتر ٭ نصیب زن نداده ورا ن زهر
باید ٭ زن از جمله خوشی بی بهره باید ٭ هر زنی که سبزه رنگ و در چشمان او رگهای لعل
و او رنگ او چون آب و از بیط باشد اینچنین زن نیک باشد و صفت پسر زاید و همه وقت خندد
و از زنان محبت نباید طلبید و در ایشان محبت نباشد [illegible] ست که

اگر زنی را شوهری باشد بزرگ که مهتر و پارسا و دانا در حال ترک او گیرد و در دنبال ترک او
گیرد و در دنبال ناکس فتد و ترک آن نیز کند و دنبال ناکس شود و مرد را از سبب نامی
بگذارد و پادشاهی را ترک کند و گدائی اختیار کند بلکه پادشاه را از نکاح طلاق کرده و بهره
خود را خلاص کنانند و هیچ صبر مرد دل نه بندد و دیگر وجهی که مقصود او بر آید در پی آن
باشد که تعلیم کند و راز دل خود را زن خود نباید گفت مگر کسی که زنان ناقص عقل باشند
که با زنان راز گوید و مرد هیچ صبر بدین اعتماد نخواهد کرد و زنان را کتاب نباید آموخت
معنی سوره یوسف تعلیم نکنند و بر بام و دریچه نباید گذاشت القصه زنان را از مرد بیگانه
دور داشتن نگاه باید داشت که خلقت زنان از پهلوی مرد است زنی بی مرد نتواند بود
اگر بالای پیل سوار کرده بدارند بالای پیل فساد کند **قطعه** تخشیبی کی پی قادر تو این
نکار که سهو کند تا بماند به هر نام زنان نام آن زنانه محو کند **حکایت** عزیزی میگوید
وقتی من در بیابان می رفتم ناگاه دیدم که فیلی زور رسید آشد و بر پشت عماری
و من از بیم او بر درخت سوار شدم و پیل بیامد در زیر آن درخت
و خود را در چریدن مشغول گردانید به بینصرییت

٩

سیوم در بیان شناختن عورت جهت صحبت اعلاماته آنکه موی او باریک و نازک اندام
باریک کمی و شیرین سخن و از خوی او بوی خوش آید او را بدمنی موافق آید و اگر بلند بالا و میانه
قد بود و از اندام کل کنیز آید او را چرینی موافق آید و اگر بر اندام او موی بسیار باشد
و فربه اندام و بهر طرف دیده و خنده بی ادب و بی بهره و نا مهربان و بی شرم و بسیار طعام خوار بود
او را سنگینی موافق آید و اگر بی شرم و بی مهر و دروغ گوی و بوی خوی او ناپاک و دغا
باز باشد او را هستنی موافق آید و گو کاینندت که بد خوش کردن عورت که ده ساله بود برگ
تنبول و عطریات و جامه رنگین توقف و مساس عضوی نرم نرم و مباشرت آهسته کردن چنانچه
اندوهگین نشود و عورتی که او شانزده ساله باشد پیرایه رنگین و دست او خوش شود و مباشرت
بسیار خواهد و عورت سی ساله تا پنجاه ساله تا باقی عمر او از حکایات و اتفاق زور و هزار و دل
آن کلمات خوش شود و ماهی بریان و قند سرخ خوش کند و بدانکه عورت ده ساله خام بود چنانچه
میوه باغ نیم پخته و بهر روز در لذت شیرینی و بر می افزاید و عورت پانزده ساله بکمال
رسد و شیرین اند و این عورت میوه و تنبول و عطریات و جامه رنگین و بوسه و مساس عضوی نرم را
دوست دارد و مباشرت باید کردن چنانچه اندوهگین نباشد و عورت شانزده ساله تا

باشد جامه رنگین دوست دارد و مباشرت بسیار خواهد عورت پنجاه ساله بجز
مباشرت چیزی دیگر نخواهد و هرچند که مرد مباشرت بسیار کند خوش شود از حکایات
جوانی یاد آرد و دل شکسته او را تسکین دهد فصل در کتابهای فارسی آورده قطعه
ده چیز لازم آمد زن خوب را بسند هر نام را بطلب زان چهار چیز گرد و کلان و
خورد و بزرگ و دراز باشد باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه نیز که چهار چیز در
عورت سپید باشد یکی لون دوم سپیدی چشم سیوم سپیدی دندان چهارم سپیدی ناخن
و چهار چیز باید که سرخ باشد یکی گوشت بن دندان دوم زبان سیوم رخساره چهارم لب
و چهار چیز باید که گرد باشد یکی سر دوم سر انگشتان سیوم پاشنه پای چهارم هر دو ساعد
و چهار چیز که بدرازی بود یکی قد دوم موی سر سیوم مژگان چهارم انگشتان و چهار چیز
باید که بکوتاهی میل کند یکی ساق دوم ساعد سیوم زبان چهارم بغل و چهار چیز باید
که بسطبری میل کند یکی سرین دوم گردن سیوم ساق چهارم ران و چهار چیز باید که خوشبوی
بود یکی بینی دوم دهن سیوم بغل چهارم فرج و چهار چیز باید که فراخ باشد یکی پیشانی
دوم چشم سیوم سینه چهارم کف دست و چهار چیز باید که تنگ باشد یکی سوراخ

بینی

در زن غالب شود زیاده گردد و اگر آنرا بیرون نکنند از وی رنجها پدید آید و
اندام گران گردد و چشم بر مردم غالب شود و فکر و اشتیاق بسیار آرد تا کار بدان رسد که
مردم را مالیخولیا کند درین نوع بسیار حکیمان گفته اند و اما اتفاق کرده اند که
مجامعت می باید کردن ولیکن باعتدال وقت و ترتیب نگاه می باید داشت تا از فساد
ایمن گردد و می باید دانست که بیرون آمدن منی آن چنان است که گرد بر گرد رگهای
خصیه گوشتی است بسان غدد و در وی منی بسیار جمع شود در حالت مباشرت کار را انجام بعد
قوت
از اعضای خود دیگر دانه و بیرون نمی شد در آن وقت اسم بردی ثابت شد بعضی د
از کثرت مباشرت ... صرف بیرون آید پس جماع باعتدال باید کرد والله اعلم بالصواب
فصل اندر ساعت جماع و اوقات مستور که بجهت جماع می باید دانست که جماع استفراغ
طبیعت است خاصه که بوقت حاجت بر شهوت صادق باشد از روی فضلها از تن دفع
شود و در سبکی آسایش پدید آید و مستعد آن شود که غذا زیاده قبول تواند کرد
و قوت عصبانی باعتدال باز آید و مرد هوشیار و تیز شود و منی که زیاده شده و بخارات
آن سوی دل و دماغ بر آمده باشد دفع کرده و سبب دفع شدن آن از خشم و صداع و ...

و اعراض مالیخولیا زاید شود و امتلا رهاده با مشتی اسهال و ریشهای قضیب انجامد یابس
بیغوله ران و درد پشت و کمر گاهی و حوالی آن پیدا آید این جمله سبب بیختن منی زیاده شود
و کسانیکه حرارت غریزی ایشان قوی باشد بجای بلغمی از بسیار جماع سبب دفع کرده و بسیار باشد که قوی از جماع
باز ماندن
باز آیند و بار جماع شاید و در اعضای ایشان تخفیف و تسجیل کرده و بخارات ایشان دماغ برایشان باری زنان افتد از جماع
خناق الرحم خوانند و مرد را نیز ماننده آن علتها پدید آید اندام گران شود و قاصر گردد و در جماع کم مغفرت تکنند
معتدل است چه در هوای معتدل جماع کرده شود بهتر باشد خاطر از غم و اندوه فارغ باشد هر چند که عورت دلخواه تر
باشد مباشرت آن خوشتر که معده پر شده التذاذ است و کم رنج تر و بهترین اوقات جهت مباشرت آن است که معده
نیک خالی بود و نه بسیار پر باشد و طعام نیم هضم شده باشد و جماع در نیم شب یا آخر شب و اول روز بهتر است
از آخر ماه بعد از جماع بداند که تا خواب ... مشغول ... **فصل** ... بعد از فراغت
از سوم آنکه چون عورت از فراغت گذشته بسر خود بنشیند و مرد خواهد که او را با رغبت ... اول آنکه
پهلوی راست یا پهلوی عورت بیارامد دوم آنکه در راه رفتن نظر افکند تا دیده کند و وقت رفتن
اندام تیزی و فعل کند تا که قوت حرکت کمتر راه گرفته سیوم آنکه جای خود در آغوش کرده یا بمحبت و دوا از جانب ...
خود را بر اندام عورت بمالد ... **فصل سیوم** در کیفیت ... عورت ...
آنکه عورت را بر پشت بخواباند و پای نهد و کنار گیرد دوم آنکه ... همچنان کنار

چپ بنشاند اول دست چپ پشت اندازد و کنار گیرد و دست راست
آهسته آهسته برچیند و پشت و سینه و پستان و شکم و ران ها تمام فرود آرد و
بر لب و پستان و رخساره و بوسه و لب به دندان بگیرد و بر شکم و پستان و
ناف آهسته ناخن زند و کلام شهوت انگیز گوید تا بملاعبه و معاشقه مشغول شود و بعده
دست بر کشد و نرم و آهسته اندام خود را به اندام نهانی عورت نهد و لب
لب نهاده بوسه دهد و در کار اشتغال نماید **فصل هفتم** در انزال کنانیدن عورت
بدانکه چون عورت پشت شود و مرد آلت خود بدست بگیرد و جانب چپ است حرکت
شود و جانب چپ بالای اندام عورت مالش کند و جانب راست عورت
بجنباند بعد از آن جانب تیز زود مالش کند و در حرکت شود و عورت مست گردد
در حال انزال کند و علامت انزال شدن عورت آنست که دهانها بگیرد و اندام
بلرزد و چشمها پیش کند و خاموش ماند و دیگر آنست که عورت از آغاز مباشرت اندک
اندک رطوبت زایل شود تا آنکه تمام انزال شود و مرد را باید که بعد انزال ساعتی همچنان
بر سینه عورت غلطیده نشیند تا هر دو لذت کامل یابند و خاطر عورت بسیر و تمام آید اگر مرد

دلاور و خوب خصال و پسندیده افعال بصورت خوب و لباس خوب
پوشیده جوانمرد و شیرین کلام و هنرمند و قوی اندام که هر عورتی او را ببیند
خواهان او باشد **فصل هشتم** در دانستن چند روز عورتها که به رضای مرد راضی
باشند فی الحال به سخن فریفته شود و عورتی که مدام در خانه نشسته باشد و عورتیکه
شوخ دیده باشد از بیخ چشم نیز و عورتیکه شوهر او را دوست ندارد و بعد از آن
چندگاه نزد آن رفته و عورتیکه عقیمه بود و عورتیکه شوهر او در خور وی مرده باشد و عورتیکه
بسیار کسان از وی فریفته شده باشند و عورتی که شوهر او زنی دیگر بهتر از وی آورده باشد
و او را خوار داشته و عورتی که شوهر او پیر بود و او جوان بود و عورتی که شوهر او معیوب بود
و عورتیکه شوهر او در صورت و سیرت زشت بود و او با جمال بود و عورتی که شوهر او در
سفر رفته باشد و عورتیکه پیش از این بر مردی عاشق بوده و عورتی که کنیزک بود هر کدام
ازین عورتی چند فی الحال رام شود و بعضی آنست که خود بر مرد در آید و کلام کند
در حال خاطر مرد بر عورت میل کند انکه بروی سخن گفتن چیزی دادن و ستدن
ممکن نباشد هر روز او را می بیند و نظر در جانب وی دیده کند و موی سر خود را باز کند و باز ببندد

در

دستار چه از سر فرود آرد و باز بندد و به دیدن او لب خود گزد یا آنکه بچه نزد
او باشد و او را در کنار گیرد و دهن او بوسه تمام شود و هر دو انگشتان بشکند و جانب
او بیند و آن بچه که در کنار باشد با وی در سخن در آید و او را بجنباند و بخندد و
حکایت چنانچه او بشنود و افسانهای پر شهوت انگیز گوید که او را رغبت باشد اگر آن
عورتی او در کنار بچه باشد و او را ایستاده و یکی ره نشاند و بوسه سر و روی
او دهد و بوقت ستدن و دادن ناخن زند و عورتی که شوهر او حقیر باشد و عورتیکه
بسیار مرد آن فریفته باشند و عورتیکه صاحب جمال و دانا باشد و عورتیکه شوهر او
محتشم بود و شنیدن او لاغها بسیار کند **فصل نهم** در دریافتن عورت بعضی مرد
در آغاز مباشرت انزال شود و بعضی را میانه انزال گردد و بعضی مرد را آخر
انزال شود اگر عورت را که با جماع لطیف پیرایه آراسته چند خاطرش خواهان باشد
از سبب چند چیز اگر زن هم دست دهد و بعضی را پیش شوهر محبت بیانه خود باشد و بعضی
زال باشند و بعضی اگر شوهر پیر باشد و جای سفر و بعضی با که در جای دیگر رسیدی
همچنین کار را خواهد باشد علامت او که خصایل نیک باشد سرا و هموار و خوبرو باشد

ولباسش پاکیزه و لطیف بود و شیرین سخن و ظریف و صاحب هنر و هنرمند و خوش اندام بود و هر عورتی که او را ببیند خواهان او باشد و برضای او باشد و هر مردی که نظر بر عورتی افکند حکایات لطیف یاد کرده باشد یا آشنائی قدیم با مردی است از آن عورت که به وی محبت داشته باشد برای آنکه آرام کرده اند و سخنهای شیرین مدح زده و سخن لطیف گوید اگر آن عورت خشم کند رعایت آن عورت کند و آنکه بر آن عورت حرمت کند یا برانگیزد سخنهای شهوت انگیز گوید و مهر ورزد و دسته بار او را ببیند و خود را نیز نماید و بدین او لباس نیکو کند و زمان باشد که این حکایت دیگری را معلوم نکند و بر هر بهانه از وی سوال کند و آن عورت خوش کند و نوازد و چون مرد بچنین فریفته مزاج باشد که بدین آن جامه بر وی می نهد و سنجیده در حکایت گفتن با دیگری تا اسباب کامل شود و لذت یابد فصل در فریفتن عورت بیگانه که کاهندت که به فریفتن عورت بیگانه و نظر بد کردن در هیچ دینی نیامده است زیرا که زنا و فساد کردن کوتاهی عمر و کم روزی و خواری خلق باشد اگر او را نظر بر جسد افتد و نقش و نگار او در دل او متصور گردد و دور و زیر و زار و لاغر گردد تا جان شود که حالت او که نزدیک شود به هیچ دارو نشود و هیچ طبیب علاج نتواند کرد پس اگر آن نگار

بس

پس ضرورت او را برای آن نگار چاره باید کرد و ترتیب آن مرد و عورتی که نظر شده باشد باید که جانب او نگرد و جانب کسی که دوست باشد او بجنباند و حکایتی که از روی مهر و نظر بجانب ایمن کرده حکایت کند نیز در حکایت مهر و صحبت او باشد هر گاه در راه یا در شکنجه پیش آید و آنکه بر اندام خود بر اندام او بمالد تا عورت را بر آن میلی و عشقی پدید آید خود را از حجت سازد و هر کسی برسیدن او باید او را نیز بطلبد بروی گوید که این حرمت از کرده است اگر تو ببینی او را و نیکو شوم بهانی پهلوی تن شنید و حکایتی دیگر بگوی که آمدن تو بمن خوش شد است معذرت بسیار کند و وقت رفتن برک بتو اسباب خود بدهد تا آنکه بروی حکایت کند باید طلبیدن مگر بناب او ضرورت کسی را در میان اندازد

فصل یازدهم در دانستن چند عورتها که برسالت معشوق باید فرستاد که ایشان را از آمدن و رفتن کسی را منع نیست اکثر ~~[illegible]~~ کسان تباشد ~~[illegible]~~ با عورت براه بتقوی آراسته با عورت بیوه و درویش و ایجام یا زن کلفروش ~~[illegible]~~ یا عورت همسایه یا عورت کنان خش ~~[illegible]~~ آنگاه رسول دانا باید که کار بزود بر آید که کستاخی آن دو بسیار کند آن عورت را الکومش کند که این شوهر لایق تو نیست

قدر توجه داند همچو تو ... سروی اسرودی باید مثل این کلمات بگوید تا محبت شیرا از دل

[illegible] اوصاف آن مرد بسیار گوید که فلان مرد است جوانمرد است و دلاور و — او را این سخن

خوبروی و وفادار با قوت مثل او دیگری نباشد شنیده‌ام در محبت حالتی پیش آمده است — کردن کلفت

از چشم خواب رفته و از معده اشتهار طعام و آب کم گشته و واله شده و شوریده وار

مینماید یک شمه اوصاف تو که شنیده است بنشیمن ز بوستان جمال تو در شام آورده

و با نظرهای زود تر او دیده است بگوید که فلان از دیدن تو بیقرار و دل افگار مانده است اگر

از شنیدن کلمات عجب ... سخن نگفت [illegible] — وجه ۳

و خاموش گشت معلوم شد که این دل بر این سخن دارد و روز دیگر مثل این کلمات دیگر

بگوید اگر شنیدن این سخن بخندید پس بتحقیق بدان که در دام محبت افتاده و در بند عشق گرفتار

شد [illegible]

[illegible] و بعده آن عورت را بطلبید و بر تخت (بخانه خود) بنشاند و ذوق کرد و پیش از آن ان

مرد که سوخته آن دلبر است در خانه خود جای پنهان کند و در آن محل ناگاه آن جوان مرد

چون ماه شب چهاردهم تا بد آن عورت را چون مشتری در خانه عیش و خورمی نشسته

مقصود

که مقصود حاصل گردد و این مکر را انجا باید کرد که نقش آن نگار در حصول گردد روز

بروز زیاده نگردد و هیچ طبیب علاج نتواند کرد و مکر بسیار با همان آن دارد و یا که تیغ فراق او

میخورد و مجروح گردد چنانکه او را شخص دشمن باشد زن آن شخص را دوست خود دارد تا

همان زن او را بحیله و تزویر آن دشمن بکفایت تمام از آن بر نیاید دارد از آن علم او حاصل گردد

و با مردم مفلس با عورتی که با نعمت باشد از آن سبب از نعمت دیدن مایل افتد دیگر

چون مرد دلیل خوش صورت زیبا بود و هر عورتی که او را بیند خاطر او میل کند

نظر جانب آن مرد دزدیدن کند و با بچه در کنار دارد و بوسیدن آن مردی بکند و جامه

که بر سر دارد فرود آرد و باز بر سر کند و اگر حکایتی از دوی بپرسند نظر جانب زمین

کرده حکایت میکند و خویش پای بر زمین میکند و آنجا که او نشسته باشد پیش او بسیار آید

و بر و دور چه حکایت کند هم از آن بنیک گوید و هم پریشان خود حکایت او گوید و در

صفت مرد بسیار کند و آنچه از خانه مرد بطلبد فی الحال بدهد و دیدن آن مرد

دم سرد و آهسته کشد و اندام شکند یا انگشتان بمالد و دست بر ابدان برید و

تنهایی شهوت انگیز خود مزاح کند و ناخن زند و امر بسیار گرد چند عورت دارد و در میان

زنان بر که محبت بسیار کند چون با چنین مزاج چند در راه رفتن یا در بستر هر جا که با
و بکه زند و بهانه اندام او از جای بگیرد و بمالد و خود را زحمتی سازد تا هر کسی بجهت
برسیدن او جای او را نیز طلبد و بروی بگوید دست خود پس فرود آرد و بجهت
[illegible] زود هنوز که این دار و مانیدن نزدیک شود و بر وی بگوید که این زحمت از کرده
تر باییم در حال بگوید شوم چیزی بر من می بخشی او را بگوید زمانی پهلوی من بنشین و
حکایت بگو که از آمدن تو دلم خوش شده است معذرت بسیار کند بوقت رفتن
او را بسیار کس قبول نه بود تا سخن بزند و بسیاری بدندان خود بشکند و به [illegible] همچنین
تو بتهار عورت رام شود و عورتیکه بروی حکایت کردن و دیدن ممکن نباشد صورت
کسی در میان آرد **باب پنجم** در دانستن و خوش کردن عورت زنی و یک شوق انزال
باشد طریق در باطن او پیدا گردد و در بعضی شکل که نزا آواز کند و بعضی بر شکل زغن
که از جهیل گویند و بعضی بر شکل کلنگ و بعضی دانج و بعضی شکل طاوس بگو در مباشرت
اغلب آنست که مرد پیش از عورت انزال کند مگر آنکه مرد دیر شد باشد فاما عورتی
و که از راه ماندن باشد و یا عورتی که چاک رشته باشد و یا عورتیکه بعد از خصومت

اد

۱۵

مرد دوستی کرده باشد سبز رنگ و لاغر اندام بود و از مباشرت زود دست بهوت
کرد و انزال کند و عورت را خوش در عالم نزدیک از این نباشد دیگر عورت را
از آغاز مباشرت آنی که اندک مایل شود تا از آن زمان که انزال کند بتمام تازه و
کرشمه آغاز کردن کیر دیس نجنبد و مست شود از احوال معلوم شود که خوش دل باطن
عورت چه آمده است **باب ششم** در دانستن چند عورتها که باید از جماعت
نباید کرد و در نکاح نباید آورد و بدان عورتی که دم شتاب زند و بسیار بجنبد و
بسیار شستن خواهد و بد خصال باشد و اگر عورت را از بوده و دراز شکم بود و گربه چشم باشد و پای زمین
تخت نهد چنانچه از زمین آواز خیزد و اگر عورت بی شرم و شوخ دیده و خشمناک بود و
بر مباشرت رغبت بسیار دارد و او را بد خصال و دیو بود و اگر عورتی که او را نرم نبود و
از برای خوردن از بس جابی بجای بکرد و هیچ پاک ندارد و او را کسی استوار نه دارد و
دیده کان او بصفت زاغ بود و عورتیکه دندان بکرد و همه کس او را خواهد دید زبان دراز
بی شرم باشد و عورت دایم با مرد خصومت دارد و یا مرد راست نه و یا خواب بسیار کند
و طعام بسیار خورد و مهمان را دوست دارد و در تماشا گاه رود و یا عورتی که با عورت

بر کار صحبت کند همچنین عورت لباس مصیبت پوشیده از حجره عصمت
بیرون نهد از نقصان عقل خود را از مرتبه سلامت به مقام اندازد پس مرد را
باید که ازین عورتها احتراز کند و در نکاح نیارد باب هفتم در دانستن چند
عورتهای نیک خصال که اختیار تزوج خواهد بدان عورتی که اندامش خوشبوی بود در نماز
روی می خندانی بر کسان خود مهربانی کند و مهمان را نیکو تعظیم کند و نیک خلق بود و بر
رضای خصم راضی بود همچنین عورت نیک بود وجود را پاک دارد و جای را پاک دارد و از عورات
و لباس مرغوب و رنگ چیده و تازه و خندان روی می کند دست و کف پاهای خود
خطا کشیده و غلطان چشم و طعام اندک خورد و اندک خسپد و طاقت ضرا بسیار
کند و در فرمان شوهر خود باشد هیچ خاطر شوهر نرنجاند و شب و روز در هوای خانه
باشد و چون شوهر او بیرون آید در حال خیزد و بستر راحت کند و پیش از مرد از
خواب بیدار شود و نه بعد از مرد بخسپد و هیچ وقت نزد زنان همسایه نرود و از خانه
اسباب خانه باشد نیکو نگاه دارد و بغایت شرمناک و لطیف و حلیم و نازک دل
باشد و عطریات و گل و گر را دوست دارد و با شوهر او بی غرور و دلداری کند

مشغول

مشغول شود و غیبت شوهر طعام اندک خورد پس همچنین عورت نیک است در نکاح بر کسی
در آید دو روز دست شود و از بسیار که لذت شرم غنج شود باب هشتم در دانستن آلت مرد
و عمق نهانی عورت و علامتهای آن گو کاشنید تا بیان گوید که آلت مرد در سه
نوع است شش انگشت و نه انگشت و دوازده انگشت بود و اگر عمق اندام نهانی
عورت دوازده انگشت باشد و آلت مرد شش انگشت باشد در وقت مباشرت
نه مرد را لذت آید نه عورت را و نه عورت را از او بود زیرا که شور رسش شهوت نرود
عورت و مرد غالب آید چنین گوید که خارشش از خوشتر از کرمهای باریک مشود
و جای خارش آلت مرد عمق اندام نهانی عورت موافق باشند لذت کامل یابند
و شوهر شش شهوت عورت فرو نشیند و لذت بسیار یابند و اگر آلت مرد شش
انگشت باشد و عمق اندام نهانی عورت نه انگشت باشد آنجا اندک موافق باشد مگر
آنکه مرد هنرمند بود که این عورت را واله خویش گرداند و اگر آلت مرد نه انگشت باشد
و عمق نهانی عورت دوازده انگشت بود اگرچه در میان ایشان موافقت باشد
ولیکن این عورت از آن مرد لذت بسیار گیرد و واله او بود اگر مرد دوازده انگشت و عمق نهانی

عورت شش انگشت باشد انجا نیز عورت را موافقت بود و عورت از این
مرد متنفر گردد و خواهان مرد جوان و دراز آلت بود دوازده انگشت بود و عمق
اندام نهانی عورت نه انگشت باشد اگر با این عورت غیر موافق شود اما عورت
از آن مرد خوشنود باشد اگر آلت مرد دوازده انگشت باشد و عمق اندام نهانی
عورت نیز دوازده انگشت یا نه انگشت باشد انجا یکدیگر موافق باشند
و ذوق کامل شود و علامت مردی که آلت وی شش انگشت باشد چشمهای فراخ
و دندانهای او مجموع و چهره سر او گرد و بازوی او هموار بود و کف دست
انگشتان متصل یکدیگر بود و فرق نباشد و موهای سر نرم
هموار بود و سطبر و باریک و فربه اندام و در مباشرت رغبت بسیار نباشد
و بر جامه پاک و لطیف حریص باشد و صاحب دولت و با شکوه و وقار
و با حشم و [illegible] و آب منی او خوشبو بود و پیوسته خندان روی
و تازه باشد علامت مردی که آلت او نه انگشت باشد چهره سر او فراخ
و بلند و چشمهای بزرگ و سطبر گردن و کتفها و گوشها سطبر و همواره

بادن

بیرون آمده و پر اندام زیر بغل گوشت پر و بازوها دراز و ستبر و عاقل و
هوشمند و مهربان و بر خاطر او اندیشهای نیک و یک موقت [illegible] آنچه
شیرین کلام و جوانمرد کارهای خیر بسیار کند و صالح و نیکنام و
همیشه تندرست باشد و در تحت عمر راحت بسیار بیند و بر عورتیکه مباشرت
کند او را دوست دارد و در غیب شود و علامت مردی که آلت او دوازده انگشت
باشد چهره سر او نهایت بزرگ و گوشهای ستبر و بازوی فربه و چشمها کج و استخوانها
پر باشد و طعام بسیار بخورد و خواب بسیار کند و سخنهای ناراست و حیل گوید و
رانهای قوی و فربه و مباشرت حریص باشد و آب منی او زرد و خام بود و بر خاطر
اندیشهای بد کند و علامت عورتیکه اندام نهانی او شش انگشت باشد چهره او
گرد و موهای دراز و انبوه کنگره دار و میان باریک و بزرگ سرین و بلند
پستان و دندانهای چون دانه انار و چشمها کمان ابرو و لب و کف دست
و کف پا لعل و فربه اندام و هموار کردن و خوشخوی آمیخته و آب منی او
خوشبوی و انگشتان دراز و متصل یکدیگر و تازه روی بود و علامت عورتیکه

اندام نهانی او ته انگشت باشد و در میانه اندام و خوشخویی در وقت
مجامعت حرکتهای قوی کند چنانچه مرد شیفته او شود و دراز بازو و میان
باریک و دهن و شیرین و انگشتان دراز و هموار و در انتهای قوی و سطبر و
انبوه و موی سر دراز و گردن چشمها بزرگ و کشیده بشکل نیلوفر و گوشهای بزرگ
و گردن سطبر و دراز و دندانها هموار و پستان بزرگ و ایستاده و دهن و سینه
و دستهای شکم بزرگ و ناف عمیق و گرد و غیرت ناک و عیش خوش کند و طرب و
نشاط در صحبت نماید و خواب بسیار کند و آب منی وی زرد فام بود و بوی گوشت
او بود و علامت عورتیکه اندام نهانی او دوازده انگشت باشد سر بزرگ و کله
بزرگ و فراخ و سطبر بینی و فراخ پیشانی و بهت و دستهای سطبر و خورد گردن و سطبر اندام
و تیز موی سر سیاه و درشت سخن و دراز شکم و سطبر لبها بزرگ و آب منی وی درشت
و بسیار بود و گریه بود و گر چشم وی بر حرکت باشد و در ادل از اشتهای بسیار
کند و خود را پر بود و از مباشرت سیر نگردد و دیگر آنکه مرد پرهیز باشد که او را ت
گرداند و از شهوت انزال کناند **باب پنجم** آوردن عورت را از نفرت کشیده و او را

بردن

بردن گروه و مرد خواهد که آورد آن بر چهار نوع است اول آنکه در راه رفتن نظر بازی چون عورت
خود را بر پهلوی بازوهای عورت بالد و بکوشد دوم آنکه در رفتن نظر افتد و دیده
نادیده پندارد و بوقت رفتن خود را بر اندازد و تغافل کند و گوید تو کیستی که راه
گرفته استاده سیوم آنکه تنگ کوچه باشد بکجانب عورت دیوار بود و جانب دیگر
پهلوی خود را بر پهلوی اندام عورت بمالد کم آنکه عورت را میل در رغبت برین مرد پدید آید **فصل**
در کنار گرفتن عورت بر هفت نوع است اول آنکه عورت را با مرد یکدیگر پیچیده پای
نهند و کنار گیرند دوم آنکه دست در کمر و یک دست بر کتف مرد نهد همچنین در کنار
گیرد سیوم آنکه دستها در گردن عورت پیچیده یکدیگر را کنار گیرد چهارم آنکه
بر شکم شکم سینه بر سینه و لب بر لب نهد و کنار گیرد پنجم آنکه ران های عورت در میان دو
ران خود دبکشد و دست مرد در گردن عورت باشد و یکدیگر را کنار گیرند اندازد
و کنار گیرد ششم آنکه عورت مرد را در کنار گیرد و در میان دو ران خود بکشد و دو
دست در گردن عورت باشد یکدیگر کنار گیرند هفتم آنکه عورت شکم مرد و سینه
و شکم بر شکم و ناف بر ناف و لب بر لب نهاده و پشتهای بر پشت نهاده ماند

در کنار گیرد **فصل** در آنکه بوسه دادن در هفت عضو اند اول پیشانی دوم چشمان سیوم
رخساره چهارم لب پنجم زنخدان ششم گلو هفتم پستان **فصل** ناخن زدن در وقت
مباشرت که تعجیل حرکت میکنند چون مرد را انزال نزدیک رسیده است از یک دو
دیگر انزال خواهد کرد او را در آن محل ناخن زند و ناخن زدن نیز بر سه نوعست
یکی آنکه بوقت مباشرت ناخن زن انگشت بر پستان پنج انگشت ناخن زیر پستان
یکجا کرده چون چنگال طاوس دوم بوقت مباشرت ناخن پنج انگشت را
زیر پستان یکجا کرده بر شکل پنجه خرگوش آهسته
آهسته بزند سیوم آنکه جای خواهد رفت و بعد از
یک چند روز یکجا خواهد شد دور و محل ناخن
زند یا بر سینه یا بر پستان یکبار و ناخن میبندد
کند **فصل** در گزیدن وقت مباشرت
و آن پنج عضو اند اول لب زیرین دوم
گلو سیوم زنخدان چهارم گردن پنجم سینه در ابتدای

در دقن

مست شهوت گردد و مرد آلت خود بدست گیرد و جانب چپ بالای
اندام عورت مالش کند و در حرکت شود و جانب راست عورت بجنباند
بعد از آن جانب فرود مالش دهد و در حرکت شود در حال انزال گشته در حال
و علامت انزال شدن عورت آنست که ریزه شود و هر دو ران خود بگیرد و اندام
بلرزد و شکل با نواع است و بعضی مردان چون مباشرت کرده شوند عورت را
بالا حرکت کنند و آن را امکن گویند و اگر عورت هم کمر بجنباند آن را پرتلکرت گویند دیگر
در مباشرت مرد شاید که چند عورت ... عورتیکه بچه آورده باشد و عورتی
که بعد از حیض برخاسته باشد و با عورتیکه قوی لاغر باشد و یا عورتیکه اندام او
خرد باشد بعضی شش انگشت باشد **فصل** در دانستن و خوش کردن عورت بوقت
مباشرت چون عورت را وقت انزال شدن شود طریقه در باطن او پیدا آید و بعضی بر
شکل کبوتر آواز کنند و بعضی بر شکل زغن که آن را ابندی جل گویند و بعضی بر شکل
و بعضی بر شکل زاغ و بعضی بر شکل طاوس در مباشرت اغلب آنست که مرد پیش از عورت
انزال کند که مرد و هنرمند باشد فاما عورتی که در راه مانده باشد و عورتی

واقف نه وحکایت کیمیا بازی کرده باشد ویا آشنای قدیم دارد ویا مرد
پیش از این بر عورتیکه بر و محبت بوده باشد ران زنان آرام کرده اند و
عورتیکه مدام بر در خانه نشسته باشد وعورتیکه در میان مردمان در آید و
حکایت کند وعورتیکه [illegible] او حقیر بود و شوهر او در خوردی بچه مرده باشد
آن [illegible] بر وقت باشد که شوهر او دیگر از و بهتر آورده باشد
[illegible] روز جمال [illegible] باشد وظریف وعورتیکه شوهر او در سفر رفته باشد
وعورتی را پیش از این ال بر مردی باشد وعورتیکه شوهر او پیر و محنت بود و دیگر بعضی
عورتانست که بر مرد در آید و کلام کند و خاطر مرد بر وی نکند و انکه بر وی سخن گفتن و
چیزی او دیدن ممکن نباشد هر روز آدمی چند نظر جانب او در دیده
کند و بار بار نظر کند و موی سر خود را باز کند و باز پیچد و دستار
از سر فرود آرد و باز بندد و بدین او لب خود گزد ویا آنکه بچه که در کنار
باشد با وی در سخن شود و بوسه دهد و انگشتان بشکند و جانب او به بیند و
آن بچه که در کنار باشد با وی در سخن شود و او را بجنباند و بجنبند وحکایات

که بعد از زچگی چهل سرشته باشد و یا عورتی که بعد از خصومت با مرد آشتی کرده
باشد سبز رنگ لاغر اندام بود و از مباشرت فی دوست کرده از شهوت
و اگر انزال کند عورت را خوشی در عالم نزدیکتر از این نباشد و دیگر عورت را آغاز
مباشرت اندک اندک تری ایل میشود تا آن زمان که بر انزال کند بستم و نازو کرشمه
آغاز کردن گیرد بخسبد و دوست شود از آن حال معلوم کرد که خوشی در باطن
عورت پیدا آمده است **فصل** انزال کردن عورت و مرد دستنوعست بعضی را بر
آغاز مباشرت انزال میشود و بعضی را سخت دیر شود و اگر عورت را با جامهای
لطیف و پیرایه پاکیزه آراسته بیند خاطرش خواهان او شود از سبب چند چیز اگر
زن همدست [illegible] و بعضی را بر شوهر محبت بسیار باشد و بعضی که زال باشند و بعضی
که شوهر بر سر باشد و جای سفر نبود و بعضی اگر مرد در جای دیگر محبت دارد و یا آنکه
بداند که بر اینچنین کارها میخواهد و علامت او شکل خصال باشد بر او هموار
جوانمرد و خرد بردی باشد و لباس پاکیزه و پوشد و شیرین سخن و ظریف و هنرمند و دانایی
و قوی اندام بود و هر عورتی که او را چند خواهان او باشد و بر رضای او بشد هر مردی

۱۱ ق

شهوت انگیز گوید چنانچه او بشنود و اگر آن عورت او در کنار بچه باشد
او را بستاند و بکنار خود بنشاند و بوسه بر سر و روی دهد بوقت ستدن
و دادن ناخن زند و شنیدن او لاغها بر هوس بسیار کند و سخنهای شیرین
و موزون و لطیف گوید اگر کسی بر ران عورت دستی کند رعایت آن
عورت کند و آنکه بر ران عورت دست میکند او را هم خود [illegible] باید
شهوت انگیز گوید و هر روز دو سه بار او را به بیند و خود در او عرضه نماید بعضی برد
لباس دیگر کند و چنان باشد که حکایت دیگر را معلوم نکند و بر جمیانه از وی سوال کند و آن
عورت خوش کند و بنوازد و چون اینچنین فریفته مزاج بیند که اگر از دیدن آن نیز
جامه بر دهن مینهد و میخندد و در حکایت گفتن با دیگری تمام اساک کامل شود و لذت یابد

باب دهم در بیان نشان شناختن آلت و آن دو که سه قسم است شش انگشت و نه انگشت و
دوازده انگشت و اگر آنرا تهانی عورت نیز سه قسم است شش انگشت و نه انگشت و
دوازده انگشت پس نشان هر یک را بیان کنم نشان شناختن آلت مرد که شش
انگشت بود گندم رنگ و کوچک دنیه را و چشم و دندان او چون دانه های انار و بازوهای او هموار

و شرمسار گردد و خوار خلق باشد مگر آنکه او را نظر بر عورت جمیله افتد نقش آن بکار مقصود در
دل گردد و روز بروز زنگ شکر دو که هیچ طبیب علاج نتواند کرد و مگر بشرب آن فی الحال و که تیغ فراق او
مجروح مرهمی پدید آید پس ضرورت او را برای شاهد آن نکاح چاره باید کرد چنانکه شیخ او را دشمن
بکفایت قوی ان بر سانیدن و از آن عادت ایمن گردد و با مرد مفلس عورتی که با نعمت و مال بخواهد سبب
آن نعمت دیدن و مال افتد و دیگر چون مرد لباس خوب و صورت خوب بیابد و هر عورتیکه او را امید
خاطر او میل کند و نظر جانب آن مرد دزدیده کند و یا بچه کودکی را دارد بدیدن آن مرد نگرد و خواهد که
جامه بر دارد و فرود آرد و دزد دیا زبر میکند و اگر حکایتی از وی پرسند نظر بر زمین کرده
حکایت میکند و جنبش پای بر زمین میکند و آنجا که او نشسته باشد پیش او بسیار آید و
بیمار در حکایت گوید و هم پریشان حکایت او خود گوید و خود در حقیقت بسیار در
روی بسیار کند و هر جا آن مرد از خانه او طلبد و بر حال بد و بدیدن آن مرد دم سرد آهسته
کشد و اندام خود دیر اندام خود ناخن زند و از کسی دیگر پرسد که این مرد چند عورت
دارد و در میانه آن یک محبت میکند چون اینچنین مزاج بیند در راه رفتن پا در تنگی بر جایگه
باشد دیگر نزند و بر بهانه اندام او از جای بگیرد و بمالد و خود را ساز حج زد و

یا هر کسی که بجهة پرسیدن او بیاید او را نیز بطلبد و بدو بگوید دست خود بر تن فرود
آرد یا دارو بجهة من طلب از تو که این برای دارو مالیدن تر و یک شی دیگر
بگوید که این زحمت از آن است که زمانی پهلوی من بنشین و حکایت بگو که از آمدن
تو دل من خوش شده است و معذرت بسیار کند و بوقت رفتن او را برگ تنبول دهد
و ناخن نیز بزند و بسیاری بدندان بشکند و بهتر در انجمن ترتیبهای عورات ام بشود
عورتی که بردی حکایت کردن و دیدن ممکن نباشد عورت کسی در میان انگیزد که کسی برد گمان
نبرد باید که کنیزکی و خدمتکاری و دختر بکر یا عورتی بیوه یا زن حجام و مشاطه و یا زن
کلفروش یا زن کاذرو یا عورت نزال که ظاهر بتقوی آراسته باشد یا عورت بیوه
فروش یا دایه و همسایه و این عورات باین کار نیکو آید و عورتی که برای این کار آید
یا خواهد و استعداد باشد که دانا باشد و بر هر وجهی که راز بگوید و سخنهای از جنس که مزاج او
باشد بگوید و ستایش آن مرد بسیار کند و شوهر عورت را نکوهش کند و گوید که همچو توی را همراه
باید و همچون شوهر آخر و باید که محبت میان جان بنهد و غاشیه عشق تو بر دوش بنهد
تا محبت شود بعد از آن تحفه دهد که دارد و بهتر و دودر که این نجوم و دوازده بس

همچنان

همچنان عورت اصفهان طلبد و بهشت زنان آن مرد که سوختن آن تن دیگران عورت
در خانه خود جای پنهان کند و در آن محل تا کهان آن خوان مرد بنگرد چون شب
چهاردهم باید این عورت که چون مشتری در خانه عیش و خرمی نشسته باشد که
مقصود حاصل کرده دست بهجا آرد بیت چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی رسد امیدواری **باب یازدهم** در دانستن عورتان اقلیم
عورات از ولایت آهریه و میان دیولی و ولایت گجرات چند بر این عورات
کنار گرفتن و بوسه دادن را دوست دارند و ناخن زدن و لب گزیدن نخواهند
مرد مباشرت بسیار کند خوش کرده و آهسته بسینه بست خواهد عورات
ولایت پنجاب و سند و ستلج و بیاه و چناب این عورات شهوتناک بود
و بمجرد دیدن مرد از غلبه شهوت آلت بجوش شود عورات ولایت سرواره و داد لب
آنجا چون این عورات از غلبه شهوت چشیدن و ناخن زدن و کنار گرفتن را
خوش کرده دانند و این عورات نرم اندام گردند و در وقت مباشرت و در وقت انزال
لذت بسیار خواهند و این عورات قاصل بوند و عورات از ولایت تلنگ

بغایت شهوتناک باشند چنانچه از غلبهٔ شهوت آلت مرد بجوشد و آلت مرد را
در اندام خویش محکم گیرند چنانکه یکبار گردد و بتدریج اندرون خود را بر شکل فرج یکسان
بوقت گیر انداختن بجنبانند و نرم اندام باشند و در وقت مباشرت بسیار
خواهد و ادرار خارش نیز بود بسیار باشد و در وقت شهوت هر بار بسیار کنند
و از مجامعت او را سیری نباشد و انگشت از دست چپ در اندام نهانی او اندازد
و آهسته مالش کند و عورات از اقالیم اور و مالوه نیز همین حکم دارد و عورات از
ولایت [illegible] که نرم اندام و شیرین کلام و غنچه دهن در جماع او را قوتی تمام باشد و
علیها نیکو دانند اینچنین عورت واله گردد و او را از آن هنرها بود و مبتلای او گردد
و عورات ولایت هندوستان برای عطریات و جامهٔ لطیف و ملاعبه و معانقه را
دوست دارد و عشرت نیز طلبند و عورات ولایت او چنین انواع مباشرت را
خواهند و حکایات و افسانه را دوست دارند و عورات ولایت [illegible] بوس و کنار گرفتن را
دوست دارند و هرچه که مرد جماع کند خوش شوند و عورات ولایت [illegible] ملاعبه و ملاعبه
ناخن زدن و کنار گرفتن را دوست دارد در مباشرت از آغاز تا نهایت انزال

بسیار

بسیار کنند و جماع بسیار خواهد و عورات از ولایت [illegible] چون جدید دادن
این عورات نیز رگ لطیفه گویان و شیرین سخن آمیزنده باشند و مرد را سخن ظریف
از آن و [illegible] و رغبت خود دارند و هنر مرد را عیب دانند و عورات ولایت نادره
نرم اندام بوند بجهد رسیدن دست مرد در اندام وی خوشی آید و مباشرت بسیار رغبت
دارند و شیرین کلام بوند و عورات از ولایت [illegible] نرم اندام باشند کنار
گرفتن و ملاعبه و معانقه کردن و ناخن زدن خوش کنند و از آغاز مباشرت مراد کار
دهند و ناخن زنند و موی بکشند و به دندان بگیرند و مباشرت بسیار راضی نباشند و
عورات از ولایت [illegible] در وقت دخول ناخن زنند و در افتند با مرد آلت
بجوشد و شب و روز دل بر جماع بود و از جماع سیری نباشد و بی شرم بود و گوینده
گوید که خاصیت هر ولایتی دانسته باشد بتواند که عورتان را بدست آورد و ایشان را
خوش کند هر عورتی که بنوازد و یابد کنند چون خاصیت آن عورت بداند خوش کرد
و آن عورت مطیع او گردد و از مجامعت لذتی کامل یابد و فرحت شهوت
بسیار راند **نوع یکم** در دانستن که هر روز کجا می باشد روز اول از ماه جای اندر

سر آید از وز بوی خوش بنبایه شمید و غذای مخالف نباید خورد و درد دل و دلگیری
چون جان در شکم اندر آید آن روز زانو و پاها بسیار بجنبد باید بیار روغن چرب
باید کرد و از جماع احتراز باید نمود و قوت بباید کرد که زیان بسیار میکند و قوت
ارواح را ببرد و از سرد بیارد و روز سیوم از ماه جان اندر مغز سر در آید و در پیشانی
قرار گیرد آن روز غسل کند و شربتی باید خورد و زرستی بان دارد و بگرمابه رفتن راحت
تمام است و حجامت نباید کرد که مضرت تمام دارد روز چهارم از ماه جان اندر و در آمده
قرار گیرد و بعد از آن بخصیه و ناف اندر آید بدان روز راه ضعیف شود و از جماع تحرز
باید نمود و خوشی در کار آوردن بغایت نیکوست و مفید آید روز پنجم از ماه جان
در کتف آید هیچ بار نباید گرفت آن روز سر شستن و روغن مالیدن بغایت مفید است
و روح را راحتی پدید آید و چشم کسب قوت و حظی بگیرد و جان تندرست باشد آن
روز رگ نباید کشاد که جان را ضرر رسد و روز ششم از ماه اندر انگشت کهات در آید
از خوردنیهای ترش و دیر شود احتراز کند و از راه روغن ضرر باید تا روح در آن مقام قرار گیرد
و مجامعت باید کرد و در آن وقت نطفه در رحم قرار گیرد و فرزند عالم بود و همیشه آن فرزند

بی علت باشد عاقل و تندرست بود روز هفتم از ماه جان در استخوانها در آید
آن روز استخوانها مالیدن نیکوست و بسیار منفعت دارد روح را اگر آن روز
مجامعت کند نطفه قرار گیرد و فرزند شود اما ضعیف آید و از غذای مخالف
احتراز نماید و شیرینی باید خورد و روز هشتم از ماه جان اندر انگشت پا آید آن روز
حجامت نباید کرد و چیزی باید خورد و طعام و شراب نیکو باید نوشید و آن روز
از ترشی احتراز باید کرد و در هیچ گاه آنچنان نباید کرد که دستها را از بان رسد
زیرا که آن روز جان در انگشت است چیزی چرب مالیدن تا روح تا روح از آن مقام
تازه و تندرست جای دیگر رود و روز نهم از ماه نزد ساق رگیست در آن در آید آن روز
رگ نباید کشاد و حجامت نیز نکند و بگرمابه رفتن بغایت نیکوست و روح را در آن مقام
لحظه خوشی است و آنچه بخورد و مجربات خورد تا در آن محل روح را راحت رسد
و در آن روز غم و غصه نباید خورد زیرا که زیان دارد و هم از ماه جان اندر پاها
باشد آن روز از جماع احتراز باید کرد و اگر از آن نطفه فرزند زاید دیوانه و مفلوج آید
آن روز که شادی و طرب بکنند شاید که روح را فرحتی رسد آن مقام شاد و خورم دارد

زیرا که آن مقام سیر است چون ماه در مقام است رفتن نشاید روز دوازدهم
از ماه جان در رگ‌ها در آید آن روز خواب بسیار نباید کرد و از چیزهای
مخالف‌ها و انگیزها احتراز باید و جماع نباید کرد زیرا که آن روز جان در رگ‌ها است
آن روز گوشت باید خوردن و ترشی و شیرینی خوردن بسیار مفید است و شراب
در کار است روز سیزدهم از ماه جان بر زانو در آید آن روز شهوت غالب
آید آن روز دارو خوردن بغایت زیان دارد و طعام خوردن و شراب نوشیدن
بسیار منفعت دارد هر دارو باید خوردن آن روز سواری اسپ نباید کرد روز چهاردهم
از ماه جان در روی در آید آن روز باید غرغره کردن و طعام و شراب خوردن و
بگرمابه رفتن بسیار سود دارد و آنچه و آب گرم شستن بسیار فایده دارد و روغن
کنجد با روغن یاسمین یا روغن زیتون مالیدن منفعت بسیار دارد روز پانزدهم
از ماه در گلو در آید آن روز خشک نباید کرد و اندک نباید خورد با خود خوشبوی
داشتن بسیار فایده است و آنچه خورد نرم و چرب و جماع کردن نیکو است روز
که در آن روز برآید نیکو روی و خوش آواز آید مجامعت نباید کرد که زیان دارد

روز پانزدهم از ماه جان در پشت و ساق و دهان و اندر کتف مقام گیرد
آن روز رنج و محنت نباید کرد و شراب و طعام پاکیزه باید خورد و جماع کردن بغایت نافع است
و اگر فرزندی از نطفه برآید تندرست و خوب روی با قوت و با شوکت باشد و دراز بالا بود روز
شانزدهم از ماه جان اندر گوش در آید و در ساعت میان چشم مقام گیرد آن روز بگرمابه
رفتن و از ترشی احتراز باید کرد و در چشم سرمه کشیدن و گوش نباید خاریدن آن روز طعام و
شراب نیکو خورند و از مجامعت باز بودن وقتی نباید کرد و آن روز در آب رفتن نباید
نکو است روز هفدهم از ماه جان در سینه قرار گیرد تا بر زانو آن روز شراب و کباب لذیذ و
طعام نیکو باید خوردن آن روز چیزهای شیرین و چرب خوردن بسیار نافع است در گرمابه رفتن
بسیار مفید است و روز حجامت کردن احتراز بهتر است که از فالج و لقوه ایمن باشد روز
هژدهم از ماه جان در میان پشت در آید آن روز رنج نباید کرد و بگرمابه رفتن خوب است و
حجامت کردن نیکو است و ریاضت کردن منفعت است روز نوزدهم از ماه جان
تا رگ سر در آید آن روز طعام و شراب چیزهای مرغوب نخورد احتراز از چیزهای مخالف شرط
کلی چیزهاست در گرمابه رفتن و بوی خوش کار بردن سودمند است و موافق طبع

آید مجامعت کردن بغایت و از ترشی و بادی احتراز نماید و اگر چوب چنبر
بخورد بغایت روح را نیکو است روز بیستم از ماه جان شهوت اندر آید چیزی خوب و
لطیف باید خورد و خوشبوی چنانکه مشک و عنبر در کار باید داشت و جماع نباید
کردن و زبان دارد و آب ناشتا باید خورد و در گرمابه نتوان رفتن آن روز جنگ و رباب
و آنچه آلات سرود خوش آید در کار باید داشت اما حقیقت از جماع احتراز باید
کرد زیرا که در محل شهوت است روز بیست و یکم از ماه جان در پهلو باشد
بعد از آن پشت و پهلو در آید اندرو از ترشی احتراز نماید و بسیار خوشبوی
و شیرینی بکار برند و جماع کردن بسیار سودمند است اندرو ز روح بغایت
خوش و خرم باشد طعام نیکو خورد و سبزه و آب و آنچه ملایم است فایده
دارد و هیچ اندوه بخاطر نباید آورد روز بیست و دویم از ماه جان در کتف
اندر آید اندرو ز کردن خون کم نشاید کرد و از شیرینی و تفاح احتراز باید
و اگر از ایشان فرزندی تولد شود حافظ و عالم و خوش محاوره و نیک بخت
آید اندرو ز جنگ و خصومت نشاید کرد روز غذا است روز بیست و سیوم از

ماه جان به زهار اندر آید اندرو ز طعام و شراب نیکو
باید خورد و از خوردن آب بسیار پرهیز
باید کرد تا روح که در زهار آمده است
او را از زیان نکنند زیرا چه کرد معش را
تمام است و با آنچه سرد و مشل مزاج چیزی
خورد نا موافق آید و نفع نکند روز بیست و
چهارم از ماه جان اندر روده آید اندرو ز چیزی
شیرینی نیکو باید خورد و از ترشی و جماع
احتراز نماید روز بیست و پنجم از ماه جان در
محل تارک است آن روز آن را قی کردن
و مسهل خوردن بهتر است و طعام و شراب
خورد و خوشبوئی داشتن نیکو است اگر مباشرت را
اتفاق باید کرد ولیکن پرهیز کردن نیکو است روز بیست و

ششم ازماه جان بچشم درآید آن روز مجامعت کردن
منهی است که چشم از یان دارد وضرر کلی است وسرمه نیز باید
کردن زیرا نچه روح میان چشم است وچیزی خوشبویی بکار باید
کردن و در سبزه وآب جاروان نگریستن بسیار نافعت
وشراب بسیار نوشیدن منفعت است و زبیت و هفتم از ماه
جان در ابروی آید آنروز زیبایی قرار گیرد غسل کند و شیرینی
بخورد و ترشی یان دارد وروز بیت وهشتم از ماه جان در تارک سر
بود طعام وشراب نیکو خوردن واجب است و طرب کند وسرود
بشنود وجماع نکند زیرا نچه روح ضعیف گردد و روز
بیت ونهم از ماه جان در زنخ بود وشراب وشیرینی
بخورد وطرب بکند وسرود بشنود وجماع نکند وروز سی‌ام
از ماه جان در کتف پای بود آن روز جمله اندامها روغن
چرب کند نیکو و از ترشی پرهیز کند ودر روی خوب صورت نگرد

وقسمی

وقسمی دیگر نیز شناخته شد چنانچه جدول مسطور است این

١ در پستان نیک مالش کند جانب چپ	٢ در زانو جانب چپ مساس کنند	٣ در ران چپ مساس کند	٤ در ناف جانب چپ مساس کنند	٥ در شکم جانب چپ زیر پستان مساس کنند	٦ در سینه جانب چپ مساس کنند
٧ در بغل چپ بناخن مس کنند	٨ در گردن جانب چپ بناخن مس کنند	٩ لب فرود را جانب چپ بجوشند	١٠ چشم چپ جانب چپ مس کنند	١١ در پیشانی جانب چپ مساس کنند	١٢ در تارک جانب چپ مساس کنند
١٣ در بناگوش چپ بوسه زنند	١٤ زیر زنخ جانب چپ بوسه دهند	١٥ در کف پای چپ بناخن مس کنند	١٦ در چشم راست بوسه‌ها ببوسند	١٧ در لب بالا جانب راست بوسه زنند	١٨ در گلو جانب راست بوسه زنند
١٩ در گردن جانب راست مس کنند	٢٠ در بغل و در زیر بغل جانب راست مس کنند	٢١ در پستان راست مساس کنند و در [illegible] بخارد	٢٢ در بند ران راست مساس کنند	٢٣ در زانو جانب راست مساس کنند	٢٤ در سینه جانب راست مس کنند
٢٥ در ناف جانب مس کنند	٢٦ در پیشانی جانب راست ببوسند	٢٧ در بناگوش جانب چپ مساس کنند	٢٨ در بناگوش جانب راست مس کنند	٢٩ در زیر زنخ جانب راست ببوسند	٣٠ در کف پای راست بناخن آهسته بخارد

باب دوازدهم اندر بیان هیئات

مجامعت شناختن اشکال که او بدین نوع
لذت گیرند بباید دانست هر مردی که در مجامعت

قوی حرکت و پر زور باشد زنان او را خوش
کنند زیرا آنچه اندام نهانی ایشان در غایت
خارش باشد او فرو نشاند **بیت** زن نگردد گرد بد
بخت ٭ گرد آن گرد که دارد کیر سخت ٭ زنی که در
مجامعت راضی نباشد مرد را باید که اول دست او بگیرد و
بمالد و بعده همچنین او را در کنار گیرد و اندام او نرم کند تا بمجامعت
راضی شود و هر وقت مجامعت نیست مگر وقتی که از خواب
و راز که معده نه پر و نه خالی باشد اگر مجامعت
به پهلوی است کند جگر را زیان دارد و اشکال
محمود و نامحمود را بشناسد شکل محمود آنست
که در جایگاه هموار بر بساط یا گستره بغلطاند و نصف
اسفل اعلای خود را نشیب کند و مرد در ران زن
در آید و بر سر انگشتهای خود زور کند و در کار شود و بدین صورت

مباشرت باید کرد که چند عورت را آلت نشاند عورتیکه زائیده باشد و
عورتیکه حامله بود و عورتیکه از حیض بر آمده باشد و عورتیکه لاغر بود و عورتیکه
فربه بود و عورتیکه آلت او بشش انگشت بود و بهترین اشکال آنست که زن زیر مرد باشد
که درین صورت منی بآسانی برآید و چیزی نماند و بدترین اشکال آنست که مرد ایستاده
باشد یا بپهلو خوابیده باشد که از شکل اول درد سر و کمر و سرین و نیز انواع عرق
النسا و خفقان تولد کند خاصه که در گرمابه و پس از آن عرق بسیار باشد و اعتماد بر
سخن جاهلان نباید کرد که ما ایستاده مباشرت کردیم زیان نداشت که در
وقت شباب اگر بسبب شدت قوت جوانی و موافقت هوا مضرت
ظاهر نگردد وقت پیری مضرت رساند و تدارک وی دشوار شود و از
دویم درد مثانه و جرب و ریش قضیب و اماس خصیه باشد و دقیق که منی
در مجری نماند تا در رگ خصیه در آید و سم درد کرده و شکم و جگر و قولنج و اماس
زهار و ذکر مضرت مباشرت بپهلوی است بیشتر بود که جگر در همین شکل
شانه و میان جانب بود درین صورت منی چنانکه باید بر دن نیاید و باز بسیار

بر همین قرار باید در صد و بعضی شکلهای زنان با زهم بندی که از غیر در وجود
اگر این زنان بدست آید چه شکلی که مباشر خواهد زن خود را برای مهیا دارد و چنانکه
باید وش باید بفعل آورد و گروهی برآنند که مجامعت بی انزال حیله و زیان دارد که غذا
پیش از آن مدت منی نگردد و این قول اعتماد را نشاید که حال اکثر ایشان
در حصول منی یکسان نبود و صواب درین باب شهوت صادق
صادق و امتلای رگهای منی بود و علامت او این بود که پیش از مباشرت
در بدن خفتی و راحتی لذت کند و خفقان جزای قوی پدید آید و دیدم زود
از حال خود نگردد و نزول منی دیرتر از عادت طبیعی شود و مباشرت با گران
خلاف شریعت و خلقت بود و سبب فصل نسل و نزد مردم زشت بسیار
و زیان که در وی قوت جاذبه منی نبود و کثرت حرکت تا منی زود آید
و بسیار حرکت مضرت رساند اگر به شهوت صادق و کثرت منی باشد
صحبت اتفاق افتد بسبب عدم قوت جاذبه مضرت وی کم بود باب
سیزدهم در معرفت باز داشتن مضرت مجامعت مزاج که مرد و خشک باشد

چیزهای گرم تر سودمند بود چون نان میده و گوشت بره و گوسفند
کباب و هریسه زنجبیل و دارچینی و فلفل و راز فلفل گرد و دیگر چیزهای چون لیمهای
علاو قضایف و لوزینه با شکر تازه و یا خرما و انگبین و شراب شیرین و چیزهای
تیز و ترش نباید خورد و بر بستر نرم خوابیدن و بعد هضم غذا بگرمابه رفتن و روغن
یاسمین و چیزهای مالیدن و بر جستن و لخلخه مشک و عنبر بوئیدن و مربای شقاقل و
ترنج تناول نمودن مفید بود با سقوط مار اللحم باید که شراب ریحانی و آشامیدن
و زرده خایه نیمبرشت با دارچینی و دوا المسک و ماء العسل نوشیدن بکار
داشتن و لخلخه بوئیدن باشیدن این حالت و مردنا ف ... بسیار تولد کنند
و در کسی از مجامعت لذت قوت یابد و کسی که دوام صحبت کند و کسی که
بر خلوه معده و بعد شهوت کند اگر بیمار چون لیفی تندرستی بود و فصل زمستان بود
با بسیار و زدن و زرد بیرون آمدن تحت شایسته بود و اگر در تن ماده
اعضا بود و حرکت مباشرت حرارت غریزی و بدن را گرم سازد تن را از
ماده رطوبت پاک گردن و تسکین غریزه نمودن بعلت استیلا باز آمدن و اگر مرد گرم

بود و مشک و عود بوییدن و بریان و قلیه ختن با فلفل و زنجبیل و دارچینی تناول نمودن
و بدارح ایارج العسل و شراب کهنه و شراب انکبین نوشیدن و داروهای گرم
چون معجون طوس و دوا المسک و آنچه در باب نقصان باه یاد کرده آید
بکار داشتن و باعث غشی و سقوط قوت باه اللحم و شراب کهنه آشامیدن گرم و خشک بود
تدبیرهای تری القوا در فرمودن و از رنجهای و ریاضت که بدن را گرم سازد دور بودن
و از غذاهای اجتناب نمودن و آب پیش کردن و غذا را از کدو و تره و اسفناخ و
ماش مقشر و کشک جو و مرغ تازه و گوشت بره و بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه کوچک و
تخم و نیم برشته و تخم انگور رسیده و دو دارچینی و خربزه و آب تشنه و دانه تناول نمودن
نمودن و در آب نیم گرم نشستن و روغن یاسمین بر سر مالیدن و شیر گاو تازه با شکر جوش داده نوشیدن
و با نان میده خوردن و از داروهای باه افزای که یاد کرده آید بکار داشتن و اگر گرم و تر
بود مباشرت مضرت رساند گاه بود که مزاج آلت تناسل گرم و تر بود و منی بسیار تولد
کند و مزاج معده و دل و دماغ ضعیف و در این حالت از کثرت مباشرت لرزش و تیرگی
چشم پدید آید و از مجامعت سوء هضم و خفقان و غشی داروهای که منی را سرد سازد

چون نیلوفر و برگ بید تر و برگ گل و بذر قطونا و بذر البنج بکار بردن و شراب نبات بود و شراب
لیمون و شراب ریباس و شراب عناب و شراب نیلوفر و شیره تخم خرفه و آب کاسنی و غذاها
با غوره و سماق و ریواج و انار و سیب ترش و کشنیز تر و خشک و تخم کوک و کدو و
اسفناخ و برگ خرفه و کاسنی و عنب الثعلب و مرمکی و ملوخیه با پختن و چیزهای سرد
و خشک چون کشت جو و عدس و گاو ترش [illegible] تناول نمودن داروها که منی کم کند تخم خرفه
و تخم کدو [illegible] از هر یک دو درم و اسپغول و تخم کشنیز خشک از هر یک سه درم نیلوفر
و گلنار از هر یک دو درم یکدانک نیم شیر [illegible] سه درم یکبار تناول نماید برگ خرفه
کشنیز تر و اسپغول و طحلب و خس مقعد تنها [illegible] اگر حاجت بود برگ سداب [illegible]
و خربوزه و کدو و خیار و بادرنگ و سفیداج [illegible] اگر
رطوبت زیاده بود و حرارت بر اندازه کمونی داد که این داروها منی خشک سازد
و از کثرت تولید باز دارد و اگر حرارت قوی بود کمونی با سرکه و سکنجبین [illegible]
کثرت شهوت اگر علت حرارت منی بود [illegible] آید [illegible] حرارت
حرکت است از پس مجامعت ضعیف و بستر کتان خوابیدن و تخته با ثریا [illegible] گرد

بر پشت بستن و عصاره برگ نی با اندک کافور نوشیدن و داروها که یاد کرده شده
بدان عمل نمودن و اگر کثرت باد و ماده سوداوی بود داروهای محلل ریاح و منضج
سودا فرمودن و داروها که منی خشک گرداند تخم خرفه و تخم کوکنار از هر یک سه درم
شربت بیخ درم بآب علاج [illegible] نسخه دیگر تخم سداب و چند بیدستر و بذر البنج از
هر یک سه درم و شربت دو درم بآب سرد و یا دوغ ترش نسخه دیگر تخم سداب
سه درم و نیم و تخم کوکنار سه درم شربت یک درم با سکنجبین چند روز پیوسته بخورد و دو درم
تخم کوکنار پاشیده تخم خرفه بامداد ناشتا منع قطع شهوت مجامع کند صحیح عجوزه
حایض و نابالغ و زن مهجوره عورت بر و زن مکروه قوت مباشرت ببرد اگر
مباشرت برد اگر مباشرا صحبت زیاده و اعضای مذکور سرد بود و داروهای
گرم چون [illegible] المسک و مصری [illegible] شبنا و شراب مقوی دادن اگر گرم بود
مفرح و اطریفل بزرگ فرمودن و صندل و گلاب و سیب [illegible] و شراب [illegible]
گاه بود که از مباشرت رعشه تولد کند برطوبت اگر شحم الحنظل و قثاء الحمار
و قنطوریون باریک و غرا [illegible] از بدن بیرون کردن و دماغ [illegible] و عرق

بان

باید مانند آن قوت داده و چند روز زجاجی و شیر با یکدرم سنگ و ده درم آب
مرزنجوش نوشیدن و عقب روغن قسط و روغن بادرنجبویه و روغن سوسن که در وی
مشک و عنبر و سنبل و اوهیل بود مالیدن گاه بود که در بدن ماده بود و حرکت
مجامعت بخار روی به دماغ و می برآید و دوار و سر و تیرگی بصر بظهور آید تن از
ماده دیگر با ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک کردن و روغن گل و گلاب و آب
غوره و انار روانه و مانند آن بگشنیز فرمودن و قطور از سیب و آب امرود
گلسرخ و بابونه و اکلیل الملک ساختن گاه بود که از شراب صرف قوی در سر
پدید آید بدان که از ماده شراب پاک کردن و داروها که در باب صداع مذکور
یاد کرده شده بکار داشتن گاه بود که بعد از مباشرت شدت کی بوجود
آید بدان گرم داشتن و خوابیدن [illegible] اللحم [illegible] زرده تخم مرغ نیمبرشت
با شکر خوردن و دیگر بار رفتن و در آب گرم قرار گرفتن پس از بردن [illegible]
غذا شراب لطیف تناول نمودن و معرفت باز داشتن [illegible] برون
آمدن منی که وزنه از وی تولد کند [illegible] که [illegible] ری و

سخن کردن با محبوب بیرون می آید او را ودی خوانند سبب کثرت منی
و بسیاری خون بعد از مباشرت بود با قوت آلت و رنگ و قوام وی معتدل
بود و علامت خون ظاهر و تدبیر گذشته بر آن قوم سایر اعضای قوی رگ
زدن و مباشرت کردن غذا اندک خوردن و از شراب دور بودن و بامداد
آب غوره و آب انار و سکنجبین نوشیدن مفید بود اگر خواهی که در وقت منی
بود و رنگ و قوام وی بر آن گواهی دهد و وزی بسیار بود بیارد ماهی
گرم و قابض خوردن و مالیدن گوشت بریان و مطجنه و قلیه خشک و داروهای
و مانند آن تناول نمودن و شهد از بریان با انگبین و سکنجبین خوردن
منی بفتح دهد و مذی و ودی باز دارد و اگر حرقت و تیزی منی بود وقت
بیرون آمدن مجری حرقت پدید و سستی نیز و دیر بیرون آید شربت و غذا
ضماد کند که حدت منی بنشاند و باعتدال باز آورد شراب بود و تخم کوکنار
سکنجبین مصلح دهند بود داروها که در کثرت یاد کرده شد درین باب صواب بود
صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بوییدن نیکو بود و نیلوفر خوردن و روغن وی

یغنی

مفید بود و غذاهای نافع درین باب مزوره بود و در آب سرد و آب
مطبوخ غوره و مطبوخ مورد و گل سرخ و گلنار و سماق و لخلخه سماق و لخلخه آس و
گلنار نشستن و ضمادهای سرد بر کمر نهادن سود دارد و اگر ضعیف قوت
ماسکه و آلت منی بی قصد بیرون آمد اگر گرم بود داروها که در باب رقت منی
یاد کرده شد درین باب نافع بود و اگر گرم بود داروها که در باب رقت منی یاد
سرد و تر بود قی کردن بسیار داروی مسهل چون حبه شطرنج و حب شیرم و افتیمون
خوردن و گوشت بریان و قلیه خشک و حلوای انگبین و روغن قسط و روغن مورد
با روغن نرگس و مانند او بر بدن مالیدن و در آب طبیخ مورد و مرزنجوش مورد
مرزنجوش و مانند او و پوست انار و جفت بلوط و سورنجان قسط و زیره فیون
و سعد و سنبل و اقاقیا نشستن با روغن نرگس و روغن مورد بکار بردن و عصاره
مرزنجوش از هر یک سه درم قاقیه و زرانک و قسط و میعه تر و سیلک و عصاره
لحیه التیس و فرفیون از هر یک دو درم اطریفل و زرکی باحب الحدید بود
کسی که بسیار محتلم بود داروها که یاد کرده شد بکار برد و بستر کتان و

برگ نیلوفر و بید برگ تر نخورد و صحیفه سرب بر کمر بندد و گاه بود که
اوعیهٔ منی و آلت تناسل سست شود یا تشنج اوعیهٔ منی برای وقع گاه بود
که بسبب کثرت مباشرت سرد گردد چنانکه ذکر کرده اند و رطوبات از جدار مجاری
ورود مرد و زن باز دارد و کلنار و تخم کرفس و تخم گندنا و نخود و سداب
از هر یک جزو وی بسرشت سه درم با سکنجبین فتح و ده تا دو درم با سرکه خوردن
سود دارد و تخم شبت وی و دندهای تانها ریزد دارد و تخم بنگ بانگ دود کند
مفید بود و لادن با روغن یاسمین بگدازند و قسط و تفاح اذخر و قصب الذریره
و اقاقیا با وی بیامیزد و حمول سازد و در غذا انقاب و جوز و سداب
و زیره باید انداخت و در معرفت سبب نقصان قوت در آدمی سایر حیوانات
جهت بقای نوع بدین سبب قضیب و اوعیه و عاطف منی چون دل و جگر و دماغ و عضو
رئیس و بقای نوع موقوف به قوت عضو اصلی بود و بقای شخص مشروط به
قوای سه عضو دیگر از این جهت فعل مباشرت تمام نگردد به قوت و صحت دل و دماغ
و جگر چون فوت یکی از اعضا ضعف و نقصان پذیرد فعل مجامعت ناقص و ناتمام

بدین نشان ضعف قوت هر یک در اخبر بیان آورده تا هر که از شهوت
وا مانده و سبب آن گوید اند در این رساله نظر کنند و نشان عضوی که خود
در تقویت آن کوشد تا قوت اصلیه بر آید آرزوی قدرت بر
مباشرت اقدام نماید سبب نقصان اگر ضعف دماغ بود قضیب سست و پژمرده
بود و آرزوی مباشرت نبود و مباشره از صحبت لذت نیابد و دماغ اگر برودت
دارد و فضا او ند علت در هوای سرد مباشرت نتواند کرد و چیزی سرد زیان دارد
و اگر رطوبت بود درستی کار به قدرت شهوت نیابد و شراب و آب چیزی که تری
فزاید مضرت رساند و اگر حرارت بود در زمستان بر مباشرت قدرت
یابد و چیزها گرم ضعیف بود و بیفزاید و اگر یبوست بود نشان سوء المزاج
خشک ظاهر بود و چیزهای تری فزا سودمند بود و قضیب سخت و رغبت
شهوت بسیار بود و از صحبت لذت تمام یابد و سرها و رگها و بیرون وی
یکسان بود و ماده از دماغ با یارج فیقرا و حب قوقایا و شحم الحنظل
و اسطوخودوس ... کردن بر غرغره و عطر نمودن مزاج دماغ اگر

گرم بود کافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و خیار تر و مانند آن بوییدن
و چیزهای سرد چون خیار و بادرنگ و کدو و صندل و گلاب بر سر نهادن و اگر از سردی
شود داروهای المسک و شیشا و مانند آن لادن و مشک و عود و عنبر بوییدن و
غالیه و مشک در بینی چکانیدن و داروها که دماغ را قوت دهد بکار داشتن
و غذاها که موافق مزاج دماغ بود تناول نمودن و شیر تازه با خرما و مغز
پسته و بادام نوشیدن قوت دماغ بیفزاید و اگر ضعف بود در منی ضعیف
متفاوت باشد در رنگ در سفیدی گراید و رغبت مجامعت اندک بود و قضیب
زود سست گردد و لذت صحبت کم بود و در وقت مباشرت خفقان
تولد کند و قضیب باریک و خصیه بزرگ گردد و وقتی فرود آید و اندک بود و شرم و
ترس و اندیشه از کار باز دارد و اگر دل و شریان و منی قوی بود و مباشرت بسیار
و جلد بود ترس و شرم وی را از مجامعت و مباشرت باز دارد و سبب آن اگر
سردی و تری باشد گرمی و خشکی مضرت باید و دارالمسک و مصری طوس و تریاق
بزرگ و مفرح معمی و جوارش زرعونی و زنجبیل پرورده و شرابها بخورد

و شراب ریحان و شیر تازه انگبین و آب معاجین که مقوی دل بود تناول نمودن
و اندیشه‌های غم و غذاهای سوداوی دور بودن و بعیش و نشاط مراتبا جستن و از
خوی بد زهر غوب شنیدن و خوشبوی بوییدن و مالیدن دل را قوی گرداند و
اگر ضعف جگر بود منی و رغبت شهوت و اشتها و غذا اندک بودن
لاغر و رنگ روی بزردی گراید و غذا ماند علت و در آخر از پهلوی راست الم باشد
و نیز آلت در اثنای مباشرت سست گردد و از کار باز ماند و نشان سوء المزاج جگر
ظاهر بود و در کثرت مجامعت قدرت نباید قوت جگر باید که معین گردد و قوی
بود باید که غذا کیلوس زود تا جگر وی را خون گرداند گرده آب آن از خون جدا
سازد و بجانب خود کشد تا خون که کاوردی تولد کند پسندیده و قوی
و اگر معده و گرده ضعیف نقصان و فعل هر یک شده آید هر سبب قوت جگر بر
بر حال خود نماند و بیماریهای بر وی ره و غذا که قوت جگر بیفزاید و برون
فربه سازد چون قلیه گوشت بره و زیرغاله که با کوزه بسیار و پیاز بود نمودن
و داروهای که تن او فربه کند آب پشت زیاده سازد چون شیر تازه و

جوز هندی و چلغوزه پرورده و مانند آن خورده انچه در باب ضعف سوء
المزاج گرم که در ذخیره نظام شاهی یاد کرده شده درین باب کافی فرمودن
صواب است دوا ضعف قضیب و اوعیه منی بود خلل درین باب بسیار بود مزاج
وی اگر گرم بود خصیه بزرگ و بر قضیب رگهای پیدا گردد و قوت شهوت
و قوت منی بسیار بود خداوند مزاج حریص بود و بالغ گردد و بر زهار و روی موی بسیار
رود دیر آید و فرزندی بیشتر زاید و اگر سرد بود منی اندک و فسرده بود و قضیب و
خصیه کوچک و در میان زهار ضعیف و بی قوت باز بود قضیب سست و رگهای
وی نرم و نعوظ ضعیف و قضیب بسیار تنگ بود و قوت مجامعت کم و اگر خشک
بود منی وی اندک غلیظ بود و نعوظ وی پر و چون برخیزد و در کار قوی بود و اگر
خشک و گرم منی اندک غلیظ و زرد بود و موی و در گرد بسیار ریزد زهار برآید
برابتها زود آید و خداوند مزاج زود بالغ شود و در مباشرت حریص بود و زود
رود باز ماند و اگر گرم تر بود منی بسیار غلیظ و معتدل بود و موی کم نرم و قوت
شهوت وی بسیار و مضرت صحبت کم و اگر سرد و تر بود منی رقیق گردد و کبود بود

وقضیب

وقضیب سست و موی زهار زود از روید و شهوت اگر منقضیت ضعیف بود
قضیب لاغر شود و حرکت وی اندک و منی نعوظ بپردن نتواند عادت از تن بود
وسازگاری بود که قدرت مباشرت دارد و یا بر یردن بکارت و آن کوتاه بود
رانید و عوض دوم قضیب که لاغر بود دوا سود ندارد و گاه بود که انجا بیماری
از خصی فالج بود و اگر قضیب و خصیه در آب سرد تشنج کند علاج پذیر بود و اگر
تدبیر تا تغیر مزاج گرم و تر بود در گرم و تر و در گرمی و تری معتدل بود در شهوت
قوی تر از مزاجهای دیگر بود چون از درجه اعتدال بیرون رود ضعیف قوت
ترک شهوت بود چون زاهد و عذب که خود را از مباشرت محافظت نماید
خواهد که خود را از مباشرت محافظت نماید و خواهد که مجامعت کند وی
قدرت نیابد از صحبت عاجز آید و ضعف و لاغری روی نماید و گردد و
شهوت نماید و دو رنگ و ریش تر ردی گر اینها شاید که فایده دوا از
نیابد گاه بود که مزاج اوعیه منی و معده و گرده در مرتبه دیگر بر حال طبیعی بود
بجهت تدبیر بود و کم تولد و خلل در قوت شهوت قضیب از کم بدن غذای

باد باکیلوس انس معده بجگر آید از وی بگرده و ادعیه و رگهای قضیب فرود آید و قضیب را از بخار بر انگیزد
چنانکه همکنان و کودکان را از خواب قضیب خیزد و این باد مجامعت ایشان را حرکت دهد
حرارت شهوت و تحلیل نم پدید در اثنای مباشرت قضیب از کار باز ماندی
کردن معین بود و ماده غلیظ قسطوریون و شحم الحنظل و فشاء الحمار از بدن بیرون
کردن و حقنهای تیز بکار داشتن و دهنهای گرم مالیدن بسبب سستی قضیب اگر پیری بود
فرفیون و چند بید ستر و فلفل و شیطرج و مانند او با روغن آمیختن اگر تری بود و مزاج
و سعد و دراز فلفل و انیسون و اگر نقصان آب باد بود و غذا ها و شراب خوردن و شراب
کثرت باد از حرارت بود که رطوبت بگدازد و باد و بخار بر انگیزد و اگر حرارت
قوی بود بخار را فانی سازد و اگر اندک بود بخار کم تولد کند و مقصود بحصول نپیوندد و اگر
وقت جوع و خلو معده از طعام ضعیف بدارد و هایی که قوی بود و بسان نقصان حرارت و باد بود
و استیلای معده و قلت باد و نقصان کمی رطوبت تدبیر آنها آنکه گذاشته آید در این باب پیوسته بود

باب دهم در معرفت غذاها که قوت مجامعت افزاید و صواب در این باب زیادت کردن

آب و باد بود در این باب یادت کرد علاج که از وباد و آب و باد سبب استیلای ادعیه منی بود

استیلای

استیلای را موجب حرکت شهوت و دفع ماده فرزند نیز مانند بول و براز و چون طبیعت بهیجید
حرکت و دفع فضله در حرکت آید قوت مباشرت وی تمام و آلت را از بالیدن خجالت برداره
و خوردن را با دساز دیگر آنکه بلوغ رسیده باشد که در این صورت اگر جانب باد زیاده گردد
و قوت شهوت و حرکت آید در انتظار بیاید و دو سر از بالیدن باز ندارد و وقت خوب است
باد از غذا ها بود که از وی خون قوی خیزد و آن خون گرم و تر و نرج بقیه تا اثر ز وی
باد و بخار بر انگیزد و بادی که چون قوی و نرم خیزد و زود تحلیل نپذیرد و قوت هضم
ثالث و رابع تمامیه قوت مباشرت و شدت آلت از این باد بود و بدین سبب غذا ای که
تدبیر جهت مجامعت نزدیک باید که در وی سه حالت حرارت و نفخ و کثرت اگر از این سه معنی
در یک غذا بود چون نخود و لوبیا و کزر و شلغم و مانند آن از وی تجاوز نماید اگر غذای
مذکور نیاید دو چیز با چیز یا بیکدیگر بیامیزند تا مقصود بحصول پیوندد و باب اعتماد بر غذا کنند تو
بر دو اصل سبب قوت شهوت و شدت آلت کثرت آب و باد بود و این از غذا
بحصول انجامد که ماده آب و بعض از منی را گرم سازد و نخست آب به که تا حرارت در او
در حرکت آرد و آب آن غذا بود و بر دارو دو را انجا بکار نباید دارو گرم مزاج در برد

باید که منی بغایت فسرده باشد و مجرد را زیان دارد و ضعیف را در قوت نیفزاید و شاید که حرارت
داده قوت باه عرق نیک و نخود را از راه بول بالا آید و نزد اوی از نزد اوی عاجز آید و تشنج و خشکی
پدید آید و موت و قوت روی نماید و قوت داروهای قلت مقدار زیاده بر قوت
طبیعت بود و آنچه قوت وی قوی و مقدار وی بهره تمام نیابد و بر سبیل باب اعتماد
برد و اگر زن خطا بود و یا قلت غذای بسیار رود و بهره در وی رطوبت فضلی برد
و داروی گرم که مزاج وی ضد مزاج منی باشد چون زنجبیل و شقاقل و دراز فلفل و مانند
آن باید که بیامیزد تا بحرارت دارد و با رطوبت با قلایه در خیزد و شهوت را حرکت
آرد پیاز گرم و تر و باد انگیز بود و غذای اندک با گوشت بره غذا بسیار دهد و منی را
باد زیاده سازد و زرده تخم مرغ نیمبرشت و مغز سر مرغ و بره گنجشک و مغز استخوان
بسیار غذا و تری افزاید با نمک اندک بخل بیامیزند خاصه تفاح [illegible] جو در وی قوت
بود که آلت را باشرت بیاری دهد غذای جرجیر کمتر از گندنا بود و شلغم و حرارت وی بیشتر
و در هر ستر حرارت معتدله و رطوبت فضلی بود کند ما و تر بسیار غذا بود
باز زرده تخم مرغ بهتر انگور شیرین بسیار غذا و تری فزاید و باد انگیز بود و قوت از

شلغم و گندنا و آنچه بیاید بیشتر انجیر و مویز و جوز و بادام و فندق و جوز هندی
و حب الذلم و هیون و سر شفت و خصیه الثعلب و کبوتر بچه و بط و خایه گنجشک و مرغ و سر
جگر مرغ و کباب و شیر تازه و حلیه و انگبین و روغن گاو در این باب صواب بسیار دارد
آنچه گرم و لطیف بود و چون صعتر بیابانی دارد و چه بادی که محرک شهوت بود و تحلیل اصل کنند
انگیزد با قوت تحلیل در قوت بادناک بود و بدین ترتیب باشند قوت باه را شربت
نخود در قوت مجامعت قوی تر از غذاهای دیگر بود که از وی غذا بسیار تولد کند
و در وی رطوبت فضلی بود و در حرارت معتدل نخود درآب بجوشانند و با مرا
یک شب تا نگاه دارند تناول نمایند مرد را از اقتصاص بکارت اگر عاجز آید نخود خام قدری
باید کفانید در سراب جستانیدن بود و غذاهای مفرد که قوت بیفزاید و آلت را سخت کند
و شهوت برانگیزد شیر گاو و گوسفند و بز و شتر و گاو میش و انگبین و روغن گاو و زرده
گوشت آهو و گورخر و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و تر و بط و کبک و گنجشک و کبوتر و
ماهی قندرو و دراج و مغز گوسفند و نان گندم و نخود و باقلا و لوبیا و گندنا و شلغم و
پیاز و هیون و خصیه الثعلب و آنچه تفاح بود و غذای بسیار دهد غذاهای مرکب که منی را

قوت شهوت زیاده کند زیرکی با گوشت بره و مرغ و کنجد و نخود و باقلا و زرده تخم مرغ
و زنجبیل درین باب قوی بود و با انگبین نیز غذاهای دیگر ماهی تازه بریان با پیاز سود دارد
و سرد مزاج با زنجبیل و خولنجان و دارفلفل و مانند آن تناول کند **غذای دیگر** لبیبون بجوشانند
و با روغن گاو بریان کنند و زرده تخم مرغ و دارچینی بر وی افکنند و بنوشند **غذای دیگر**
بچه مرغ فربه سه عدد کبوتر بچه یک عدد با نخود و باقلا و لوبیا و سه کبوتر بچه و پیاز بسیار
تا بملک سقنقور با نمک و زنجبیل و با اندک ثمار شیرین تناول نمایند **غذای دیگر** گوشت شتر جوان
و دو جزو پیاز سفید بگیرند و با نخود کوفته و دارچینی پخته با آنجام بکار دارند **غذای
دیگر** تخم ماهی تازه بریان کنند و زرده تخم مرغ و زنجبیل و دارچینی و دارفلفل
و مانند آن بر وی افکنند **غذای دیگر** پوست سیاه جوز هندی در سازند و ریزه کنند
با نان میده و شیر تازه بیامیزند و بتنور نهند و بط فربه و مرغ فربه بالای وی پیاز و زیره
و در تنور بپوشند **غذای دیگر** که فربه سازد و در قوت مباشرت نظیر ندارد مغز
بادام شیرین و پسته و جوز و فندق و جوز هندی پوست کنده و تخم خشخاش
و شقاقل و انجیر خشک سفید از هر یک جزوی نرم بکوبند و بیک سوده سه وزن آن دو یه

بیامیزند

بیامیزند و قرصی بامداد با شیر تازه بجوشانند و بیاشامند بچه مرغ و کبوتر بچه ک
غذای ایشان نخود بود و مغز پسته و دانه و تخم معصفر و باقلا و کنجد و کبوتر بچه که در شکم
وی تودری و جزر بود و پیاز با روغن گاو بریان کرده و زرده تخم مرغ بر وی افکنده
و کباب گوشت کشف جوان با پیاز سوده مبتلد بود و ماهی تازه بریان و گوشت بزغاله
و زیره با کوکو و اسفناج و خیار و سرطان نهری و مغز سر بز و بزغاله و مرغ خانگی
و ماست و پیاز تره و شیر تازه با ترنجبین با شکر و آب نخود خرفه در مزاج گرم و خشک نافع
بود و سیکم پوسته کنجد و مال آب شیر الت کشت بود و آب وی بسیار **نوع دیگر**
نخود سیاه در آب جو بجوشانند و در سایه خشک سازند و سه بار این کار
کنند و با مقداری قند نیز بکوبند و با روغن حبة الخضراء و پسته و جوز هندی یا روغن مغز
بر سرشند و با هوا در شبانگاه مقدار جوز بزرگ با سی درم شهد تناول نمایند **نوع دیگر**
نخود در شیر تازه بجوشانند تا بزرگ شود و با روغن گاو بریان کنند با مقداری صنوبر
نرم بکوبند و با انگبین بیامیزند **نوع دیگر** آنکه دارچینی و مصطکی اضافه کنند و مقدار جوز
بزرگ بامداد و شبانگاه بکار دارند **نوع دیگر** دانه خشک خشک کرده بسایند

ودر آب بجوشانند و خشک سازند پنج بار این کار بکنند و ده درم از وی با
پست درم فانید در شیر تازه بجوشانند و با اندک زنجبیل بیاشامند نوع دیگر خشک
پرورده سه جزو عاقرقرحا و شکر سفید از هر یک چهار جزو در شربت ده درم بود تا باب
گرم معجون نوع دیگر زنجبیل سفید پاکیزه نیم رطل و مغز حبة الخضرا کوفته نیم رطل خولنجان
کوفته و بیخته نیم رطل با سه رطل شیر تازه بجوشانند تا غلیظ شود یا داد ده
درم تناول کند نوع دیگر باقلا و نخود و لوبیا در آب بجوشانند تا نیک بشود و با گوشت
بزغاله فربه و پیاز و نمک و سقنقور و قرنفل و مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه و آب گوشت بخت
ساخته بنوشند فانید و شیر تازه و آب پیاز از هر یک چندی بقوام آورده یا داد ده
درم بخورد نوع دیگر آب پیاز یکجزو و شیر تازه ده جزو فانید یکجزو بقوام آورند شربت
یکدرم بود نوع دیگر تخم شلغم و تخم جزر و مغز خربوزه از هر یک چندی نرم بکوبند و
یا داد سه درم با شیر تازه بیاشامند نوع دیگر زنجبیل و دار فلفل و تودری سرخ و
سفید و شقاقل از هر یک چندی نرم بکوبند و با دو وزن او نمک سقنقور بیامیزند و
با زرده مرغ نیمبرشت با این همه تناول کند نوع دیگر جزر دو درم و لسان العصافیر

یکدرم

یکدرم نرم بکوبند و با زرده تخم نیمبرشت بخورند نوع دیگر مجرد را سود دارد شیر گاو حرارت
دو رطل و دو کف ترنجبین پاکیزه بقوام آورند و یا داد و ده درم بکار دارند نوع دیگر که
در مزاج سرد سودمند بود دارچینی ده درم با یک رطل شیر تازه بجوشانند و یا داد و بس
غذا بجای آن بیاشامند و از شراب ریحانی اصفهانی نا شیده بر کرده کباب نخود بنوشند یکهفته
بدین ترتیب یکی نهند و ترک مباشرت کنند اگر در بدن ماده بد یا حرارت باشد باز
تدبیر نکو را باز شد اگر پاک بدن بود و در آشامیدن تیر بر گرمی پدید آید ترک آن بکار نبرید
و کبابها و شربتهای سرد بکار دارند نوع دیگر کبوتر بچه فربه یا بیضه بط در روغن گاو
تازه بپیاز بریان کنند و یک مثقال آب ده درم نخود پوست کنده بروی افکنند و با تریش
نرم سازند و زعفران و دارچینی و مصطکی و کلات بروی افشانند و با نان سپیده تناول
کنند نوع دیگر گوشت بره فربه با پیاز سفید و روغن جوز بریان کنند و نمک سقنقور و
فلفل و قرنفل و دارچینی با دیگر بیامیزند و با نان سپیده بنوشند نوع دیگر گنجشک نر
نر یا روغن جوز هندی یا روغن گاو و پیاز و زیره کرمانی و نمک سقنقور بریان کنند
و در آورد و روی ده عدد زرده تخم مرغ با نیم درم کباب سیاه دارچینی و اندک مصطکی بروی

افکنند و نیم برشته فرو دارند و با نان سپیده بکار دارند **نوع دیگر** بط فربه با روغن گاو
تازه بریان کنند و پیاز و سیر و نمک و سقنقور بریان کنند و چون رسیده شود مغز
گردکان با وی بیامیزند و مقدار کفایت آب در وی ریزند و مهرا سازند و چند عدد
زرده تخم مرغ و پیاز و دارچینی بر وی افکنند و نیم پخته فرود آورند و نان سپیده ریزه
سازند و آب گوشت و سیر و نخود و شیره خشخاش و زعفران و نمک و سقنقور و شلغم
و گزر مهرا سازند و برگ چغندر و اسفناج و برگ چند نعنای با آن اندازند و صحن چینی
ریزند و ماست از پارچه بگذرانند و سبز و نعناع و گشنیز و زنجبیل و دارچینی و آرد
نخود برشته با وی بیامیزند و با پیاز و نخود سفید و سیر و گزر و شلغم و چغندر مهرا سازند و
بر روی وی نعنای کوبیده تنک شیرازی و مغز جوز گرم با دام با نعناع و گشنیز یا نبات
بود بیامیزند و با آب لیمو کم در وی شکر یا نبات باشد بر بعضی از زیره ندیا محبوب
بنوشند **نوع دیگر** کبوتر بچه یا قاز یا تذرو یا فربه استخوان از وی بیرون کنند و شکم
وی به زیره و گشنیز و زعفران و مصطکی و کباب چینی و انار دانه و پیاز و فلفل و
خولنجان پر سازند و بر جانور بمالند و شکم وی دوزند و با روغن تازه و زیره و گشنیز و

پیاز زیره بریان کنند و با آب مهرا سازند و جانور را از آب بیرون و آب وی بپالایند
و یک سیر روغن تازه در دیگ سنگی بریان کنند و جانور در بست روغن اندازند و یک
سیر پیاز سفید حلقه کرده با نخود برشته کرده و زیره و قرنفل و زعفران بر وی افکنند و
چهار سیر برنج رنیه بر روی وی کشند و آب گوشت بر روی ریزند و سر دیگ بپوشند تا
نیک فرود آورند و برنج در صحن چینی کشند و مرغ در وی نهند و قدری گلاب در وی پاشند
و بنوشند **نوع دیگر** شکم مرغ فربه از دارو پاک یا دکرده پر سازند و پیه و زنند و
در دیگ سنگی یا نقره مهرا سازند و بیرون آورند و قدری زعفران و مصطکی بر وی مالند و
با روغن گاو تازه بریان کنند و اندک زیره و فلفل و قرنفل با سه درم زعفران و پنج سیر
برنج بر روی افکنند و آب مرغ با یک سیر روغن بر روی بآبتی برنج بپوشند و قند سفید
گلاب بر وی پاشند و بنوشند **نوع دیگر** گوشت گوسفند جوان فربه نیم من با ده سیر گندم
مهرا سازند و بیرون آرند از استخوان پاک سازند و آب به پالایند و دیگ را آب پوینه و آب
پاک کنند در دیگ کنند و بر دیگدان نهند و پنج سیر رسیده بتدریج در وی ریزند و گوشت
ریزه سازند و در وی اندازند و مغز جوز هندی تازه و مغز چلغوزه از هر یک

شسته و دو درم دارچینی و دو درم خولنجان و تخم بلسون از هر یک درمی کوفته و بیخته بر سر بزنند و
برهم زنند و بکشند و با روغن تازه گرم و دارچینی سوده با نان تنک نوش کنند نوع دیگر
بچه کبوتر و مرغ فربه از هر یک دو عدد و گنجشک خانگی ده عدد و گوشت گوسفند و گندم
پوست کنده از هر یک پنج سیر با دارچینی ناکوفته بجوشانند تا مهرا شود و استخوان
از گوشت جدا سازند و آب وی بپالایند و گوشت را در پارچه انداخته بفشارند و
گوشت را بگیرند و گندم را بمالند و شیره وی بیرون آورند اگر حاجت باشد آب
گوشت بر وی بریزند و در دیگ سنگ با آب گوشت مذکور بجوشانند که غلیظ گردد
و مغز بادام و جوز هندی و چلغوزه از هر یک دو درم نرم سوده و سیر کوفته با وی بیامیزند
و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و فلفل و مصطکی از هر یک نیم کوفته بر وی افکنده و
روغن تازه گرم کرده بقدر حاجت اضافه نماید بر هم زنند تا بیامیزند و در ظرف چینی
کنند و بپاشند نوع دیگر کبوتر بچه فربه پنج عدد با یک سیر روغن گاو و زیره و گشنیز
بریان کنند و یک سیر نخود سفید و نیم سیر برنج بجوشانند تا یکسر تمام [illegible] نخود و یک نیم سیر پیاز
ریزه کرده بر وی بریزند نخود و پوست کنده ده درم و زنجبیل تازه سه درم زعفران دو درم

تخم

41

تخم قاقلها و کبابه چینی و خولنجان و زیره و گشنیز و فلفل از هر یک نیم درم نیم کوب ساییده
بپالایند و با وی بیامیزند و مغز بادام و جوز هندی و چلغوزه نرم بکوبند و با چند عدد کدو
در دیگ اندازند و با آتش نرم بپزند و در ظرف چینی بکشند و با نان سپیده بنوشند
نوع دیگر ماهی تازه فربه با دوغ و نمک و سنگ بسو بشویند و از داروها که یاد کرده آید با آب
نرم بسایند و با آرد برنج بر وی بمالند با روغن تازه در [illegible] تا به بریان کنند و [illegible]
با نان سپیده تناول کنند پیاز و فلفل و دارچینی و زعفران و تخم بلسون و خولنجان و انار دانه
نرم بسایند و درون مرغ فربه پر سازند و بدوزند و در سیخ کشند و بر آتش انگشت بگردانند
و پوسته آب نمک و روغن بر وی مالند و نزدیک پختن زعفران و گشنیز و زیره و فلفل کوفته
با آب لیمو بر وی مالند و بگردانند که سرخ شود با نان در صحن چینی ریزه سازند و پیاز [illegible]
بنوشند و پس از غذا [illegible] وی مقدار نیم سیر شیر پخته جوشش داده بخورند و پس از
ساعتی شربت باید نوع دیگر مغز گنجشک خانگی و مرغ فربه از هر یک ده درم زرده تخم
مرغ بیست عدد و پیاز سفید قیمه کرده نیم [illegible] بادام و جوز هندی کوفته و بیخته از هر یک
سه درم نمک سقنقور و زیره و گشنیز و دارچینی و فلفل و بلسون و کبابه چینی و دار فلفل

و خولنجان و زنجبیل سوده از هر یک نیم درم اندک آرد نخود در شسته برهم زنند با یکدیگر
بیامیزند و با روغن گاو در تابه کرده زرده تخم مرغ با مغزها و داروها بادی
افکنده و بر آتش نرم بریزند و چون زیر و زبر سرخ شود نیم گرم با برنج و نان سپید
تناول نمایند **نوعی دیگر** مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه پنجاه عدد و تخم گنجشک بیست عدد و زرده
تخم مرغ ده عدد دماغ اللحم که از گوشت گوسفند جوان بود یک پیاله آب پیاز سی درم آب جرجیر
در روغن گاو از هر یک پنج درم نمک بقدر حاجت بپزند و تناول نمایند و از پس آن مقداری اندک
شراب ریحانی با زیره با روغن گاو بریان کنند و تخم گنجشک اگر تر باشد زرده و یک دو دی
افکنده نیم درم و اندک نمک سقنقور با وی بیامیزند **نوعی دیگر** زرده تخم مرغ ده عدد و
روغن گاو بیست درم و شکر سفید سی درم و دارچینی نیم درم تمر بسته بسازند اگر بجای
شکر انگبین کنند روا بود **نوعی دیگر** نمک سقنقور ده درم قلقل و دارچینی و زیره و کشنیز و
زنجبیل و مصطکی و مشک و زعفران و عنبر و بلیون و خولنجان و مغز بادام و تخم خشخاش
و جوز هندی و چلغوزه و نخود و پیاز و سیر با قلاده و موتر و کندر و شلغم و پسته و گلاب و
نبات و تخم خربزه و حلبه و دانه انگور و نیک … و جوبه و قرنفل و اسفناخ و چغندر و دانه خشک

مانند آن

مانند آن کوهان شتر و خایه بز کوهی و اسفناخ و چغندر و دانه خشک و قضیب گاو نر و
گنجشک در پایچه و گوشت تذرو و باد اروهای کم باد داده شد در تقریب شهوت
فعلها نمود و در تحریک آلت و نهایت **نوعی دیگر** که پشت را قوت دهد و گرده ها … قضیب سخت
شود و قوت مجامعت و منی بیفزاید گندم را در شیر تر سپیده یکمن بزده بسازند و در شیر گاو
بپزند و شیر از وی بگیرند و با روغن گاو بریان کنند و نیم من نبات یا قند سپید و
با دارچینی و قرنفل و جوز هندی و عاقرقرحه و تخم کندر از هر یک شش درم و زعفران
سه درم کوفته با کندر بیامیزند و دو و آنرا ده درم تناول کنند و از پس آن شیر یا نبات
یا قند با خرما بجوشانند و بیاشامند شهوت آنچنان کند که دو بکر را بکارت بستاند و
دیگر نخود در شسته پوست کنده نیم سیر و مغز چلغوزه یک سیر و جوز هندی تازه نیم
دارچینی و قرنفل و عاقرقرحه و زعفران از هر یک سه درم مشک نیم درم کوفته با
یکدیگر آمیخته با چهار سیر قند مقوم سرشته نگاه دارند وقت حاجت دو درم بنوشند
و از پس آن سیر گاو که خرما در وی جوشانیده باشند قوت چنان بیفزاید که در
وصف نگنجد و در تنور نهند که تخت گرم نباشد و یک … اردو یا شش … بقوام

و بزنند و دارچینی و جوز بویه و قاقله و قرنفل و خولنجان و زعفران از هر یک دو درم
نرم سوده با دوی بیامیزند در ظرف چینی کنند و هر روز شربتی سه درم تناول فرمایند و از
عقب وی شیر با نبات جوشیده بنوشند چندانچه قوت مشاهده نماید که در سن شباب
دیده باشد نوع دیگر آب تخم قنبیط بقوام آورند و آرد نخود در شیر با بکبیره و روغن گاو اندکی از زیت
و خشخاش بریان کنند و در شیر اندازند و قدری مشک و ستکی و زعفران با دوی بیامیزند
و دو سیر جوز هندی تازه پوست بیرون کرده نرم کوفته در شیر اندازند و بر هم زنند و
در وقت حاجت بکار برند دیگر پسته و بادام و چلغوزه و مانند آن بهر طریق
سازند دیگر قوت مردمی زیاده کرده اند و سردی تقطیر البول ابرد زنجبیل تازه
بی ریشه ده سیر انرا بکوبند و پوست بیرون سازند و بسیخ بزنند و با پنج سیر شهد
یکجا بقوام آورند و زنجبیل در شیر اندازند و باتش نرم پزند و اندکی مشک و مصطکی و
عنبر سوده با دوی بیامیزند و شب در هم بخورند دیگر غذای معده کرده است و قوت دهد و نشاط
آورد و قوت شهوت بیفزاید و مضرت نرساند شراب انگوری لعل فام ده سیر با آب
سیر سرشته بقوام آورند زنجبیل و جوز بویه و قرنفل و دارچینی از هر یک یک دانگ نیم کوفته

درجوش

در جوش اخر چند از دوا زین شرابها نه درم بکلاب بیاشامند دیگر آب ترش
شیرین از هر یک سه سیر با شش سیر شراب بحلاوتی بیامیزند و یک شب بگذارند و ز
و بجوشانند و کف بردارند سه بار این کار کنند و بپالایند و یک سیر شهد با دوی
بیامیزند و بقوام آورند و جوز بویه و قرنفل و زنجبیل و دارچینی و قاقله از هر یک سه درم
درم عود و مشک و عنبر از هر یک نیم درم نرم سایند و در جوش اخر چند از ند و در وقت
حاجت بیاشامند دیگر که قوت باه و منی بیفزاید و آلت مقطوع را تمام آورد
سه سیر نخود در یازده سیر آب بجوشانند تا ثلث بماند و شش سیر انجیر در
بجوشانند تا چهار سیر بماند بپالایند و با آب نخود و چهار سیر شهد بجوشانند و دارچینی
و قرنفل و سنبل و خولنجان از هر یک یکدرم و زعفران نیم درم بکوبند و خرقه کتان
بندند و در دیگ اندازند و بقوام آورند و بمثقال غذا از وی بنوشند دیگر که منی بیفزاید
و قضیب را سخت کند و نشوط آورد و شهوت انگیزد و دو من گزر با دو من آب بجوشانند
تا ثلث بماند و بپالایند و با نیم من بقوام آورند و گزر بروی افکنند و بجوشانند و قرنفل و
دارچینی و خولنجان از هر یک سه درم زعفران یک و دو درم کوفته و بیخته با دوی بیامیزند

و بپالایند و بیست درم وقت حاجت بنوشند از ضعف معده و درد جگر و
پشت و مفاصل و گرده و رعشه و فالج و لقوه و تحلیل و دعوی البول و نسیان که از رطوبت
بود سود دارد و رنگ روی نیکو گرداند و قوت مجامعت بیفزاید و نعوظ آورد دیگر گوشت
گوسفند جوان فربه یکمن با هفت من آب انگور تازه شیرین که بغایت رسیده باشد
بجوشانند عود ده درم زعفران جوزبویه مصطکی و خولنجان از هر یک پنج درم و قرنفل و اسارون
و سعد و زرنباد از هر یک سه درم سنبل و عاقرقرحا و بسباسه و زنجبیل و دارچینی از
هر یک یک درم بکوبند و در خرقه کرده در کنار دیگ یک و نیم سیر گلاب و پانزده سیر شهد در دیگ
اندازند و دیگ را جوش دهند و فرود آرند و خرقه را بمالند تا قوت دارو بیرون
آید و گوشت بیفشرند و شراب را بپالایند و در ظرف چینی محافظت کنند
و در وقت حاجت ده درم تناول کنند اگر بدل گوشت گوسفند گوشت مرغ و ماکیان و بط
فربه و آهو و کبک و کبوتر و گورخر و گاو کوهی و مانند آن کنند خوبتر بود و غذای انجیر
خشک و تخم جرجیر و تخم شلغم از هر یک جزوی در آب بجوشانند تا قوت دارو
در آب آید و پس از آن بیرون کرده باز تازه آن بجوشانند و بپالایند و قوامی

قند سفید با وی بیامیزند و بکار برند تا بجوش آید و شراب گردد دیگر انجیر خشک پنج
سیر سه درم حلبه و آنقدر آب که چهار انگشت بالا آید بجوشانند تو دو سیر و نیم قند و
تخم هلیون از هر یک ده درم زنجبیل سه درم بسباسه و دارچینی و جوزبویه و قاقله از هر یک یک درم
بکوبند و در خرقه کتان بندند و در دیگ اندازند و بقوام آورند و هر ساعت عصاره را بمالند
تا قوت دارو در شراب آید خرقه را بیفشارند و بیندازند و پنج درم [illegible] دیگر [illegible]
کدر پاکیزه ده مثقال ریزه سازند و پانزده درم حلبه و ده من آب در دیگ استوار کنند تا بجا
تا بجا رسد بنا [illegible] فرود آرند و کدر را آب بپالایند و با وزن آب شراب انگور زرد انگبین
بیامیزند و از داروها که یاد کرده شد در خرقه بندند و در شراب اندازند و بقوام آورند
دیگر نخود سیاه پنج درم و ده من آب [illegible] سازند و زنگار [illegible] بجوشانند و بپالایند
با وزن وی انگبین و قدری شراب انگوری بیامیزند و با دارو بطریق شراب مذکور
آورند اگر نخود در آب [illegible] گذر بر شلغم ریشه سازند خوبتر باشد دیگر تخم شلغم و
تخم کنجد و بهمن سفید و سرخ و لسان العصافیر و حب قلقل و [illegible] از جمله ده
اشیا بکوبند و در خرقه بندند و ده من آب انگور اندازند و هر روز عصاره بمالند و

بیفشارند چون شراب سازند خرقه از وی و ورسازند خرقه از وی دور سازند
و چند وقت حاجت بنوشند یا قوت رنگ کسی ویتمی ازدل برد و درین باب
بیشتر از شرابهای دیگر بود و اندکی بیشتر که شراب وی اگر کم بود قوت بیشتر
و روشنی چشم بیفزاید و غذا را هضم کند و بدن را قوی گرداند و فرح و شادی بیشتر
آورد و عرق النسا و نقرس و قرحات الجنب را زایل کند و تعوظ آورد و در اکسیرها دیماک
بدرد نماید چون خناق و خفقان و مانند آن دیگر در معرفت داروها و افراده کیفیت
کوفتن و محافظت کوفتن و محافظت نمودن رعایت ترتیب وقت ترکیب دارو
پاک وآنچه معدنی بود باید که از معدنی بود و باید که از معدن مشهور بود و جوهر وی
و در نور او میت و تیره بی تفاوت و آنچه حیوانی بود که از حیوان جوان تندرست
بود و در بهار از زنده ها و آنچه نباتی بود چون بیخ و پوست و شاخ و برگ گل
و شکوفه و میوه و تخم و عصاره و صمغ باید که تازه و رسیده بود در وقتی که باید
شاید گرفته باشند تا اثری که ازان ترکیب مطلوب است بظهور آید و مقصود
بر وجه اتم تحصیل شود و جوهر با سنگ ساق صلایه کنند با سنگی که ازوی با جوهر

بیامیزد

بیامیزد و در سحق مبالغه نمایند و در ظرف چینی خشک سازند و گر با صمغ بود
و اگر در دهان صلایه کنند شاید که مروارید ناسفته و مرجان سوخته یا بغیر آن به نبات
یا با شهد بگدازند و مشک و زعفران بگلاب و مصطکی و اشته تر سازند تخم از
عود و صندل التر بط بگدازیکی از ابریشم مقرض بهتر از سوخته بود و غیر آن اگر بگدازند پیش از
داروها چند از ند پس ورق زر و نقره پس جواهر و ابریشم پس میوه و غیر آن
پس میوه تخم و روغن و پس عود و صندل و مشک و زعفران و شهد تحت که تر باید که قوت
دارو ضعیف نباید و در ترکیب قند و شهد که اضافه سازند کف شهد را
برگرفته باشند قرص را سایه خشک کنند و کافور و فوزبویه و فلفل چند از ند در
و افیون یا قلا یا قوت و اتمام کافور در ظرف سر شکرداده و سردی استوار کنند
تا بوی بردن نباید دارو در جای باید داشت که در گرمی و سردی معتدل بود از
عارضی از گذر باد دود دارو چون گل و زعفران نزدیک داروی دیگر بوی
صبر و زنجار نباید دیگر درین باب بکار آید ابریشم خام بود و مغز بیط و گنجشک و
سقنقور و قضیب گاو کوهی و پیاز و شیر مایه شتر اعرابی و پای خراجی داشته

و تخم کرفس و شقاقل و انیسون و جوز هندی و لسان العصافیر و انجره و بسباسه و
انجدان و تخم گندنا و تخم کتم و تخم جرجیر و تخم کرفس و لسان العصافیر و انجره و بسباسه
و تخم شبت و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم خربوزه و تخم خیار و بوزیدان و شبه و فندق
و مغز کردکان و تودری سرخ و سفید و پوست ترنج و حب ماء السمنه و بهمن سرخ و
سفید و سیر و تنبول و حب فلفل و حب الخضرا و حب البان و آهن و حرف و خنک
و هنک و نخود و خصیة الثعلب و خولنجان و فلفل دراز و دارچینی و راسن و زرنجیل و یک
هستان و کنجد و سکنج و سورنجان و عنفر قرحا و قرنفل و قسط و شک و عنبر و شهد و زعفران
و معاث و مقل و قرطم و لبسون زر و نقره و مروارید و یاقوت و مرجان و مانند آن و دیگر
مثل معجون سقنقور و اسرار الاطبا و معجون بیوت فلاسفه و معجون رعونی نور نور و معجون
نانخواه و معجون جنک اطریفل کبیر و معجون مسیحی و مفرح یاقوتی و مصری طوسی و دواء الملک و
جوارشن هندی بعضی گرم و بعضی سرد و بعضی خشک بود و بعضی نافع و بعضی مضر و
بعضی ملایم عضو و بعضی منافی و بر این حسب حکما در ترتیب دیه زحمت بسیار کشیده اند
و مشقت بیشمار دیده اند و دفع مضرت جنایات نموده اند و صلاح برده

یا انجار

یا انجار و شربت دارد وقت خوردن و یا نموده است و ترکیب ترتیب داده اند
از جهه مختلفه تجربه فرموده اند بدین سبب این ترکیب اختراع نمایند و چیزی از خوردن
نشاید **نوع دیگر** قوت باه زیادت بیفزاید و دل و دماغ را گرم کند و بیست را قوت دهد و نشاط
آورد و بهمن سفید و سرخ و بوزیدان و شقاقل و قرفه و بسباسه و کبابه و خولنجان و شقاقل و تخم کرفس و
صغیر مشک و دار شیشعان و قرنفل و مصطکی و ساذج هندی و عنبر اشهب و مروارید و لسان
العصافیر از هر یک سه درم عود خام زعفران از هر یک دو درم مشک ترکی و زر محلول
و نقره محلول از هر یک نیم مثقال یاقوت و دیگر ان لعل یک درم و نیم خصیة الثعلب و
تخم خشخاش از هر یک ده درم و قصب کالوس ماهی کرده تمام گرم و سقنقور نیز ده درم
جزو اعظم سی مثقال کوفته و بیخته با ده درم روغن بادام چرب کرده شیر قند مقوم
با شهد سرشته از یکدرم تا یک مثقال بود **نوع دیگر** قوت باه و دل و دماغ را بیفزاید
و قصب الذریره سنک زنک و نیکو کرد اند تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر و خصیة
الثعلب و شقاقل و خولنجان و بهمن سرخ و سفید از هر یک سه درم زرنجیل و بوزیدان و
قسط شیرین و مغرب جالام و دارچینی عقربی از هر یک دو درم قرنفل و دارچینی و

یقطف ۱۱۱

سنبل هندی و قرفه و جوزبویه و عود خام و نارمشک و زعفران و عنبر اشهب از یک
یکدرم نیم مغز پسته و چلغوزه و حبة الخضرا و مغز پسته دانه و کنجد پوست کنده و جوز بندی
از هر یک هفت درم با آب سقنقور و بابزره ده درم جوز و عظم شش درم حب الباب و حب
البان و فلفل سفید و مغز تخم خربوزه و خیارین و تخم جرجیر و تخم گزر و تخم کندر و تخم
و تخم شلغم و تخم شبت و تخم خشخاش سفید و حسک و حب الشادی و دوقو و
تخم بلسون و کهربا از هر یک ده درم شکر ترکه ملکه یک من فانید و بسرشند
شربت پیش از مجامعت از یک مثقال تا سه درم دیگر دل و معده و دماغ و
و کمر را دوی نیفزاید قضیب محکم و نشاط و نعوظ تمام آورد و مغز بادام و فندق
و کوکنار و جوز هندی و چلغوزه و حب فلفل و حب الخضرا و مغز تخم خربزه و مغز
تخم حب النیل و خشخاش سفید و کنجد و پوست کنده از هر یک ده درم کبابه چینی و
قرفه و خولنجان و قرنفل و شقاقل از هر یک نیم درم بسباسه و لسان العصافیر و سنبل
از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید و بوزیدان و تخم شلغم و پیاز و تخم شبت از
هر یک سه درم کشنیز و قصب الذریره از هر یک چهار درم زنجبیل و مشک و زعفران

دوا رفلفل از هر یک سه درم شهد دو برابر ادویه شربت دو مثقال بود غذا قلیه
نخود و آب زرده تخم مرغ نیمبرشت و کباب بیاز خام و فلاسفه در دفع بلغم و
درد پشت و گرده و مفاصل و تقطیر البول و تحلیل ریاح سودمند بود فرج و شهوت
غذا ایدیر آورد و حفظ منی بیفزاید قضیب محکم دارد و کوشید جولین بیاورد و
خاصه بلغمی مزاج بود و فلفل دوا رفلفل زنجبیل دوا رچینی پوست هلیله و آمله
شیطرج هندی را دندکرده بابونه و خصیة الثعلب و مغز چلغوزه و جوز هندی از
هر یک ده درم مویز منقی ده درم انکیس سه درم داروها و شربت سه درم
دیگر از عوض دل و جگر و گرده را قوت دهد منی و قوت باه بیفزاید و نعوظ آورد و
و قضیب سخت گرداند تخم گزر و تخم کرفس و تخم شبت و تانه و حماض و رازیانه و
و مغز تخم خیار و بالنگ و پوست بیخ کرفس از هر یک هفده درم بسباسه و
قرنفل و فلفل سوس و کبابه و عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه و زعفران و کندر
و مصطکی و عود از هر یک چهار درم شقاقل و تخم بلسون و بوزیدان و بهمنان و
لسان العصافیر و تودران از هر یک نیم درم زنجبیل و تخم خربزه و حب الرشاد و

دیگر دارو که نافع خولنجان ودار فلفل وجوزبویا از هریک سه درم اسفل شوی
یکدرم ونیم حب فلفل ومغز حب الزلم وچلغوزه از هریک هفت درم ونیم
خصیة الثعلب وقضیب گاو سوهان کرده وکنجد خرما ودماغ گنجشک خشک کرده
باشند از هریک سه درم شاه تره تکی نیم درم وشکر سفید چهار وزن دارو ها
مجموع بشهد سرشند کرم مزاج را ده درم پیش از شراب یک پیاله ماء العسل
معجون دیگر دماغ وعصب را قوت میدهد وقضیب را سخت کرداند وقوت
مباشرت را زیاده کرداند وعید منی کم شود ودر خون متانت پدید آید
وتعوظ آورد ومحبت در دل زن اندازد ومحبوب اهل کرداند
انیسون وبهمن سرخ وسفید از هریک یکدرم سعد وقاقله ونارمشک از هریک
نیمدرم دارچینی وسلیخه ومصطکی از هریک یکدرم ونیم کاکنج نیم مثقال [illegible]
سرشند **دیگر** جوز هندی مغز حب صنوبر از هریک بیست درم خولنجان
... درم تودری سرخ وسفید وشقاقل وزنجبیل از هریک چهار درم مشک یک
دانک ونیم وچهل درم شکر سفید مقوم سرشند شربتی دو درم **دیگر** معده

دیگر

وجگر که ده را قوت دهد وکرم ورنگ ... را بپرداند وخون شکم را باز دارد ودفع بلغم ...
خام کند ووقت شهوت بیفزاید ودر سالی یکهفته از این دارو ها ناشتا بخورد نقصان در شهوت
مباشرت مخلل در اعضای رئیسه نیاید ومحتاج بدارو های دیگر نگردد واگر باده خورد مجامعت
کند قدرت او بدان بخواهد تخم گندنا از هریک شصت درم بسباسه ومصطکی وعاقرقرحا از
هریک یکدرم قرنفل نیم درم شهد آنچه دو درم بیست وزن او وشکر سفید قوام آورده
سرشند سه درم هر ناشتا بخورند **دیگر** قوت منی را ومباشرت بیفزاید ومضرت نرساند
خشک مرما یکجز دو عاقرقرحا دو جز وزنجبیل یکجز وبادیان یکجز شکر سفید مقوم سرشند
هر روز سه درم بخورند **دیگر** خشک کرده ده درم سفیدان سرخ دو درم ... زنگ مست
درم شکر سفید سرشند وچهار درم ناشتا بخورند در تقویت معده ...
... ودفع ... ... سیاه وفلفل ودار فلفل ...
... از هریک سه درم شقاقل وزنجبیل وزیدان بسباسه شیطرج هندی
از هریک سه درم شقاقل وزنجبیل وزیدان بسباسه شیطرج هندی از هریک ...
وتودری سرخ وسفید ولسان العصافیر وکنجد مقشر وبهمن سرخ وسفید وحب

دارفلفل و قند سفید از هر یک یک درم کوفته و بیخته و با روغن گاو چرب کرده با شهد کف گرفته
مخمر سازند دیگر با هضم غذا بود و گرده او پشت را قوت دهد و رنگ را نیکو گرداند و قوت
مجامعت بغایت بیفزاید زعفران سه درم و مشک تبتی نیم درم و عنبر قرنفل هشت درم
قرفه و مصطکی و دارفلفل سفید از هر یک سه درم قرنفل و قاقله کبار از هر یک ده درم و عنبر اشهب
یکدرم جوز بویه نیم دانگ و شکر سفید صد درم قرنفل و قاقله کبار از هر یک ده درم و عنبر
اشهب یکدرم جوز بویه نیم دانگ و شکر سفید صد درم خرد و اعظم سه درم شهد بقدر حاجت
شربت یک مثقال تناول نماید دیگر وسواس و خفقان را زایل کند و دل را قوت دهد و قوت
گرده و نشاط و عیش و فرح بیفزاید با قوت رطوبتی صندل سرخ و گل مختوم و بهمن سرخ و سفید
و بادرنجبویه و ریوند چینی از هر یک دو درم تخم کاسنی عنبر اشهب و کافور جدوار و لعل و
عقیق و کهربا و تخم گل و کشنیز خشک و ابریشم و عود و پوست ترنج گاوزبان و نیلوفر
زرشک سیاه از هر یک یک مثقال طباشیر و گل و صندل سفید از هر یک پنج درم شکر ترکی
نیم مثقال تراطه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم نبات مصری در گلاب حل
سرشته در ظرف چینی چهل روز در میان جو نگاه دارد و یک مثقال تناول نماید دیگر

معده و جگر و دل و دماغ را قوت دهد و گرده و پشت محکم سازد و منی آب زرد و
نشاط بیفزاید اشتها و نعوظ پدید آید و هضم را مدد دهد ورق گل سرخ و قرنفل گاوزبان و
بادرنجبویه و بهمن سرخ و سفید و اشنه و سنبل از هر یک پنج درم و کبابه و قرنفل جوز بویه
و قاقله کبیر و صغیر و تخم ترنج و مشک و خولنجان پنج درم قرنفل و مصطکی و زعفران و
خصیة الثعلب و پوست ترنج و رب السوس العصاره از هر یک سه درم ترنج هندی و مروارید و عنبر
اشهب از هر یک دو درم سعد هندی یکدرم نیم لعل و کهربا و بسد زنجبیل و دارفلفل از
هر یک یک درم ورق زر و نقره از هر یک نیم مثقال مشک تبتی یک درم خرد و اعظم سه مثقال تخم
خشخاش ده درم کوفته و بیخته بیست درم روغن بادام چرب کنند و با شهد مقوم
بیامیزند و در ظرف چینی محافظت نمایند و سه درم بخورند دیگر در ضعف شهوت
و قوت دل و دماغ و بیماری دماغ صداع و باد و زنان آبستن مدد دارد و مروارید و
کهربا و ابریشم و زرنباد و درونج از هر یک یکدرم نیم بهمن سرخ و سفید و سنبل و
قاقله و قرنفل و سادج و اشنه و خیبه اسارون از هر یک یکدرم زنجبیل و دارفلفل
و مشک تبتی از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با شکر و دارچینی سرشته

و شیرین از هر یک یک درم تا یک مثقال **دیگر** که درین بیماریهای بلغمی و سوداوی و ضعف دل
و جنون و نسیان و سوزش و فکرهای رد و سرفه کهن و سل و دق و برص و بهق و نقرس و درد
معده و مفاصل و دوار الثعلب و داء الفیل و عرق و ریح و یرقان و درد سر و بواسیر و زحیر و درد
جگر و سپرز و تاریکی چشم نافع آید که دشمن بود را در امفرح محرور خوانند مار شک و زنجبیل
شک و فوه و ناه و خطیانا و حب الغار و زراوند دراز از هر یک یکدرم و افسنتین و
جند بیدستر و حب بلسان و اسارون و سلیخه و مصطکی از هر یک یکدرم و نیم و حب
درزنباد و درونج عقربی و تخم کرفس و تخم جرجیر و تخم بیاذ و تخم گندنا از هر یک دو
درم زعفران و جوزبویا و قرنفل و ریوند چینی و قاقله کبار و اشنه و سنبل و دارچینی و
زرنب و فلفل سوی و شیطرج از هر یک سی درم یا درنجوبه و کل ساج و کل سقول
از هر یک پنج درم و عود خام دوازده درم سعد و پوست کنده و حب المحلب از هر یک
چهار درم هلیله سیاه و آمله از هر یک شش درم کوفته با روغن بادام چرب کرده با ...
وزن دارو دو کیسه [illegible] کفته بسرشتند و در ظرف چینی بیان [illegible] گوشش نگاه دارد
نود درم تا هفت درم [illegible] دل کند **دیگر** دل و دماغ و جگر و گرده و کمر را قوت دهد و

و نور بصر را بیفزاید و بدن فربه سازد و قضیب محکم دارد و نشاط آورد و خفقان
زایل کند و رنگ رو نیکو سازد و جوانی نگاه دارد و مغز استخوان زیاده سازد
دانه سقنقور و بهمن سرخ و سفید و خصیة الثعلب و لسان العصافیر و خولنجان از هر یک
سه درم تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم ریحان و تخم [illegible] و تخم بلبوسن و [illegible]
از هر یک شش درم قرنفل و دارچینی و جوزبویا و اسارون و سنبل و کبابه و تفاح و سعد و دار
فلفل و دارشکر و زعفران و زنجبیل و حب الغار و قسط و زرنباد و [illegible] و حب الرشاد
از هر یک یکدرم و نیم مغز پسته و بادام و چلغوزه و جوز هندی و کنجد سفید از هر یک پنجدرم کوفته
و بیخته با قند مقوم بسرشته شربتی پنجدرم بود **دیگر** تودری سرخ ده درم [illegible] و تکادام
کوفته با شهد یکجا سرشته شربتی دو درم باشد تخم بلبوسن و شقاقل و حب [illegible] دو
[illegible] العصافیر و زنجبیل از هر یک پنجدرم تودری سرخ و سفید و سنبل و [illegible] ناف سقنقور
و بهمن سرخ و سفید و شقاقل و [illegible] از هر یک سه درم تخم شبت و تخم شلغم
و گزر و ترب و جرجیر و انجره از هر یک ده درم قانیه چهار درم با شهد مقوم سرشته
شربتی پنجدرم **دیگر** تخم پیاز سفید و شقاقل و مغز کنجد و خایه گنجشک [illegible] از هر یک

جزوی کوفته با آب گرم بانند نخود سازند و در وقت حاجت هفت عدد تناول
نمایند با و ده از یزغ عورت باشتار د دیگر مغز بادام و فندق و جوز هندی و چلغوزه و
حب الزلم و حب الخضرا از هر یک جزو زر در دمک کوب زنجبیل دار فلفل از هر یک عشر
بگیر و کوفته و با فانید آمیخته شربت مقدار جوز بزرگ بود دیگر مغز فلفل و حب الزلم
ارشاد و کنجد پوست کنده از هر یک نیم درم و نعناع و خصیة الثعلب و تخم بلیون
و تخم کدر و جرجیر و تخم ترب و تخم پیاز و تخم کندنا و لسان العصافیر و نمک سقنقور از
هر یک دو درم تخم گزر شش درم زنجبیل و بهمنان و تودری از هر یک هست درم بکوبند
و با روغن بادام چرب سازند و با انگبین سرشند وقت خواب یک مثقال تناول کنند
دیگر مغز تخم خربزه و تخم خیار و بادرنگ سه درم تخم کدو پنجه درم مغز بادام سه درم پوست
کنده و خشخاش سفید از هر یک شش درم کتیرا ده درم زنجبیل و خولنجان و
مثقال از هر یک یک درم تودری سرخ و سفید و تخم گزر و تخم هلیون و مغز چلغوزه
از هر یک دو درم ترنجبین نیم من شربت دو مثقال بود دیگر در معرفت داروی
که قضیب سطبر و دراز سازد و قوت شهوت عورت خشک و تنک و نحیف شوند کنند

دام

وکرم سازد و سرعت انزال و نیز رگ بیدن پستان نگون باشد دارد مقصود از
درازی قضیب آنست که چون نطفه جدا گردد زود در رحم رسد و در میان نماند غرض از
کند کی انکه منی بقوت حرکت کند و شهوانی انکه زود دست پذیرد و در رحم در آید که بعضی را
جای شهوت عیش و کم گوشت بود اگر آلت مرد از کنده نباشد از عشرت لذت
نیابد و از مباشرت نفرت آید و چون آلت مرد بس نیاشد بود وقت دخول و
خروج مالش یابد و ماس کند و از آن لذت بچیده باید و در عین مجامعت پیش آید
و محبت مرد در دل زن پیدا آید و پیوسته رضای وی جوید و منفعت زیادتی
پدید آید و لذت حرکت شهوت عورت بیرود و وجه دیگر آنکه
طبیعت رحم چون نطفه شود و توافق ملاقات نطفه پدید آید منی زن مانند
مایه پنیر آید اگر آب مرد و زن با یکدیگر بیامیزند نطفه بسته گردد و اگر انزال سستر
بود یا منی قبرده گردد در رحم استاده و فرزند نشود دیگر که قضیب سخت و سطبر
و دراز سازد خراطین خشک کرده خراطین کرم سرخی که در برشکال باشند کرم معده است
و در زمین بسیار می باشد اول خراطین کوبیده خشک کرده بسایند و قضیب را بدان بشویند

و بخرقه بمالند تا که سرخ شود و روز بار سه و از منوا تر طلا کنند و سه ساعت بگذارند علق
خشک بیاشند و با روغن کنجد بر آلت بمالند دیگر زهره گاو تر با انگبین بهم سرشته بمالند
و مغز پنبه دانه نرم بکوبند و با سر گوسپند با روغن چند روز بمالند یکدام انگرا با دو درم
شهد بمالند دیگر که آلت را سخت سازد نعوظ آورد روغن یاسمین و روغن چلغوزه و روغن
زیبق با روغن قسط در شیشه کنند چند روز در آفتاب بگذارند و در وقت خواب بر زهار
و آلت و خصیه بمالد دیگر بوره ارمنی و سنبل و سعد و دارسرا و خولنجان از هر یک جزوی
بکوبند و در شیر تازه بجوشانند از هر یک صاف کنند و خشک شود با انگبین سرشته بر قضیب بمالند
دیگر پیه گاو و پیه گراز بندو بهار نرگس و مویز و عقرقرحا سوده و بر حوالی آلت بمالند دیگر مغز پنبه دانه
بابند و با روغن بان و با زیبق و با قسط جزوی بر قضیب و خصیه و معده و کمر و سرین و کف پای
بمالند خردل و فرفیون و چند پسته و سعد و بوره و عقرقرحا و مشک و قرنفل و مغز پنبه دانه از
هر یک جزوی شکر تر یک ثلث بگیرند و بکوبند و با روغن یاسمین بمالند آن را بر سر و در کرو خانه
و کمر بمالند قوت باه دیگر فرفیون و خربان و عقرقرحا از هر یک نیم درم مشک نیم ربع درم با روغن
کنجد بر آلت و زهار و خصیه و حوالی و بمالند انگشت و بساینده و با شهد بر قضیب و زهار و کف پای

بمالند دیگر پیاز نرگس و مویز و عقرقرحا از هر یک جزوی بسایند و با زهره گاو بمالند قوت بسیار
دهد و آب [illegible] بنوشند دیگر پیه شیر با روغن گاو بگدازند و نیم دانگ مشک با پیاز نر
در آلت بمالند چندان قوت دهد که در صفت نگنجد دیگر مغز پنبه دانه دو درم و سعد نیم درم
خولنجان دو دانگ تخم [illegible] بکوبند و با روغن [illegible] بیامیزند و با انگبین بمالند پاره چند عورت
نزد او [illegible] دیگر بوره ارمنی و [illegible] از هر یک نیم درم بسایند و با شهد بر قضیب و زهار و
انثیین بمالند آب [illegible] و مصطکی و قسط و [illegible] و قرنفل و مشک [illegible] از هر یک نیم درم
و [illegible] با شیره [illegible] در رده [illegible] بمانند حب [illegible] و در وقت حاجت [illegible] دارند
و آب [illegible] فرو برند دیگر [illegible] خرگوش [illegible] شراب [illegible] حب [illegible] و در وقت مباشرت
[illegible] و آب [illegible] فرو برند قوت [illegible] که ده [illegible] رسیده آلت سخت [illegible]
از فراغ شهوت قایم بود دیگر [illegible] دور کنند و در وقت [illegible] زنبور [illegible]
با روغن گاو [illegible] کنند و در وقت مباشرت [illegible] روغن قطره بر کف پای بمالند [illegible]
مجامعت کند آلت سست نگردد و باید که مرد [illegible] تا قوت بیفزاید دیگر
بچه گنجشک [illegible] در خانه زنبور [illegible] و با روغن یاسمین [illegible] در دیگ

مرو پوشیده بر پای کشند و کنجشک را بیفشارند تا روغن یاسمین بیرون آید و یک دانگ
زرنیخ زرد و بادی بیامیزند و در شیشه کنند و سر او را استوار کرده در وقت عشرت
بمالند و بر کف پای بمالند و چند صحبت کند آلت از قیام باز نیاید که مرد را آلت مالد
لذت بسیار شود بیفزاید و زن دیوانه و بیقرار گردد و بغیر از وی نخواهد و از یکدیگر
باشند و عورت از دیگران لذت نیابد دیگر زهره کرکس و دانگی یکدانگ نیم روغن
نرگس بر قضیب مالند بیفزاید و آلت جز آبی و شهوت فرو نیاید دیگر گل نرگس یکی و
با نبات بسایند و بشیره زنجبیل پرورده بر قضیب مالند چنان لذت یابد که در وصف
نیاید دیگر زهره گاو زرد و پیاز نرگس و عاقرقرحا و دارچینی و مویزج از هر یک جزوی نرم در بر
مالند لذت بسیار دهد دیگر کبابه و دارچینی با شهد و شیره زنجبیل پرورده بمالند لذت دهد
دیگر کبابه و دارچینی و عاقرقرحا و مویزج از هر یک جزوی با شهد بر قضیب بمالند لذت دهد
که آب نیاورد و عورت فریفته گردد دیگر زهره خرگوش با موم و دارسینی با شهد
بمالند لذت یابد دیگر فلفل و بهانه و فلفل گرد و کبابه و دارچینی و مشک نیم دانگ و بادیان
سوخته از هر یک جزوی کوفته و بیخته با شهد مقوم بیامیزند و در ظرف چینی نگاه دارند

دارد فلفل

و در وقت شهوت بر آلت مالند و باز شرب نمایند که بطاقت گردد دیگر قضیب گاو
بسوهان بسایند و با شهد مقوم بیامیزند و در وقت مجامعت با آب لیمو بر آلت بمالند
دیگر قضیب گاو کوهی سوهان کرده و فو از هر یک جزوی با شهد بمالند دیگر زنجبیل پرورده
بسایند و در صمغ عربی در وقت صحبت بمالند دیگر خصیه که بسیار خشک کنند و با روغن یاسمین بسایند
و بمالند و قضیب کرگ بسایند و با آب دهان بمالند دیگر خصیه کرگ خشک سازند و مار
شیشه کنند و چند روز در آفتاب بدارند و قدری از آن فضله کبوتر با نمک بسایند و با شهد
بمالند دیگر خون هدهد با آرد عدس خمیر کنند و با روغن گاو بریان کنند و در وقت عشرت بر
آلت مالند دیگر پوست زرد چوبه در کنند و آب لیمو بر وی بریزند تا چهار انگشت بالا آید
و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت بسایند و بمالند دیگر زعفران و دارچینی و قرنفل و
عاقرقرحا از هر یک یک درم با یکدانگ مشک بسایند و بمالند دیگر زعفران و دارچینی و قرنفل
و عاقرقرحا از هر یک مشک بسایند و یکدانگ مشک علی با شهد مقوم حب زنند بمقدار نخودی
با آب دهان بمالند دیگر چند عدد بادنجان در گل گیرند در زیر آتش کنند تا هموار شود
و در کشند و آب وی بگیرند و چند عدد فلفل در وی اندازند و یک شب بگذارند و بمالند

و با شهد بیامیزند آنگاه قدری بر آلت مالند چندان لذت پدید آید که زن دیوانه
گردد دیگر عاقرقرحا بسایند و با روغن زرده تخم مرغ بیامیزند و نیم گرم سازند
و چون سرد شود بمالند و اندکی نمک کنند و بکار آرند دیگر عاقرقرحا بسایند و
با روغن [illegible] زرده تخم مرغ بیامیزند و نیم گرم سازند و چون که سرد شود بمالند و اندکی نمک
کنند و بکار آرند دیگر زهره ماهیان سیاه و مرداسنگ زرد بر آلت مالند و مباشرت کنند
که مرد دیگر بر آن زن قدرت نیابد دیگر زهره خرگوش سفید با شهد بیامیزند و بجوشانند و
که لذت چند و زن مرد دیگر را نخواهد دیگر زهره زاغ سیاه با روغن گل بر آلت بمالند
که زن را او آرام نیابد دیگر زهره خرگوش مرد آلت بمالد جز آن جز او دیگر را نخواهد دیگر
عاقرقرحا لحیة التیس [illegible] که در روی او نشسته و پنج ساعت بسر کنند دیگر پوست انار که گرفته
با کهنه در آب بجوشانند تا آب بیرون آید و خرقه رنگین کرده فرزجه سازند و یک ساعت بگذارند
زن را [illegible] نشود که مرد حیران بماند دیگر پوست انار در دیگ مسین بجوشانند در شب موضع را بدان
آب بشویند شیره در نهان با خرقه بر دارند تنگ شود دیگر کسفره [illegible] تخم [illegible] بپزند و در اندام نهانی
بمالند سعد و مازو و برگ ترنج و جوز بویه و قرفه و پوست ترنج و جوز بویه و قرنفل و پوست ترنج

با آب سیب بپزند و بر عضو نهانی بمالند دیگر عود و مشک و زعفران بسایند و با خرقه
بر دارند دیگر عود و مشک و زرنگ و [illegible] آس اقاقیا و قرنفل و سنبل و سعد و دار صینی
از هر یک جزوی با اندکی مشک بسایند و با پشم بپوشند بسازند و با آب [illegible] بیالایند
و بر دارند دیگر مازوی خام و فقاح از هر یک جزوی کوفته و با
شراب قابض آمیخته با خرقه تر سازند تا بحد بکارت رسد دیگر پوست
صنوبر با شراب قابض بجوشانند و هر ساعت خرقه بیالایند و بر دارند
دیگر مشک و زعفران با شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان بیالایند
و بر دارند دیگر قرنفل با مازوی خام و مشک بسایند و شافه سازند و بر
دارند دیگر عاقرقرحا و سنبل و جوز بویه و برگ سیاه دشان و مازو و گلنار و
سعد و قلقل و زنجبیل و دار چینی و سنبل و مشک از هر یک جزوی شافه سازند و بر دارند
دیگر گلنار و گلنار و مشک و سنبل از هر یک دو دانگ بکوبند و با شراب ریحانی صرف
و غالیه [illegible] روغن [illegible] با پشم بر دارند دیگر عود و مشک و عنبر و شهد
از هر یک [illegible] با شراب ریحانی بیامیزند و شافه سازند دیگر

عصاره لحیة التیس و [illegible] و اقاقیا و پوست انار و پوست ترنج و عود از
هر یک نیم درم و با شراب بکوبند و با پشم بردارند **دیگر** که سرعت انزال
باز دارد ارشهدانه و حب بلوط و علک [illegible] کندر از هر یک دو درم
و شهدانه و حب بلوط با هم بسایند و کنند و غذا و [illegible] کباب حب
بلوط و کلنار و سیوسنا کند از هر یک دو درم زیره کرمانی و نانخواه و کبابه
از هر یک سه درم شیر خشک [illegible] کرده ده درم کوفته و بیخته با وزن
ادویه با وزن ادویه شهد مقوم داخل نمایند شربتی دو مثقال غذا صبح و شام
با کباب **دیگر** قرنفل و جوز بویه و کبابه چینی و خصیة الثعلب و نانخواه و
مصطکی از هر یک سه درم کوفته و بیخته با سه وزن دارو شهد کف گرفته بیامیزند
از هر یک مثقال با دو درم بخورد و کباب با آب گوشت با زرده تخم مرغ
نیم برشت [illegible] روی **دیگر** بهمن سرخ و سفید از هر یک دو [illegible] ده درم تخم
[illegible] رم کوفته و بیخته با شهد مقوم سرشته مانند فندق حب
سازند و در وقت عشرت یک حب بخورند و تمام شب [illegible]

دیگر قرنفل و جوز بویه و زعفران و مصطکی و قضیب گاو و دارچینی و خصیة الثعلب
از هر یک یک درم و مشک نیم درم افیون رومی چهار درم شهد مقوم مقدار [illegible]
حب سازند و یک شربتی باشد **دیگر** ریگ ماهی و سقنقور [illegible] سیاه با دو
شیر بجوشانند و بات سازند و [illegible] بیرون آورند و [illegible] در روی
مقدار دو درم یک حب تناول کنند تا آب لیمون نخورند [illegible]
[illegible] بنوشند **دیگر** صندل کافور با گلاب بسایند و [illegible]
[illegible] تا [illegible] گرمی نه آید حافظ صحبت کنند و طالب
عشرت چنانکه مراعات پوشیدن کند باید که رعایت کند پوشیدن
نمایند و در بهار جامه و دستار اختیار کنند و در تابستان جامه کتان
و در زمستان قاقم و سنجاب [illegible] آن را ابریشم زرد
یا سفید [illegible] تا شهوت [illegible] بیفزاید و جامه عورت باید که از حریر
رنگین بود و بسیار نازک باشد که اندام وی نماید و پیرایه مرصع که
[illegible] آید بپوشد و [illegible] جرهای خوشبوی بخورند

بو شد ... در بطالت ... بدن و پاکیزه کی و لباس نمایند و عود
برنگ معطر زده بدن با موی سر مشک و گلاب و صندل و عنبر بیالایند
و پیوسته بوی بیار رایند و روز و شب پان و کلات مصطکی در دهان
دارد و شنیدن حکایات مباشرت و دیدن صورتهای مجامعت در
وی بر بان کنند و محافظت نمایند و در وقت صحبت و برگ تنبول بخورند دیگر
زیبق یکجزو و براده نقره دو جزو با هم بیامیزند و در وزر بکند ... حمیر
گیرند و ... تمام بجزو ... [illegible] دهند باید ... و حب ... آورند و
بشویند وقت حاجت در جا دهان دارند دیگر زیبق یکجزو
و براده ... و براده زر حب سازند و پس از دو روز با خمیر
بکبوتر دهند و روز دوم ... ذبح و پر در آورند و در وقت
مباشرت در دهان دارند دیگر روغن پنبه دانه با روغن گوسفند
بر قضیب ... امساک پدید آید چون بشویند زایل گردد دیگر بیخ راسن سفید
در دهان دارند تا بر دن ... فارغ نگردند دیگر بیخ کودی ...

دروقت

در وقت کسوف بگیرند و بکس نمایند و در وقت بکمر بندند
چون خواهد فارغ شود بجانب شکم آورند و عاقرقرحا ... درم و تخم
ریحان هشت درم سفید نه درم حب سازند نه درم مجامعت که در این
رساله ولذت النساء و مفتاح السرور و الغیر ... ذکر کرده
سطور است قوت شهوت بیفزاید و آلت وی در حرکت آید

بیت این نسخه چو از کتم عدم گشت پدید در هفتصد و شصت و (۷۶۱)
یک با تمام رسید تمام شد نسخه لذت النساء تاریخ هشتم
ماه ربیع الاول روز پنجشنبه یکی ... پس روز زمان تحریر یافت

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

هفتصد ۷۶۱

۱۱۹۳

... اسلامی ... ۱۳۷۷

خطی
اکرم زاده